

# نگاهی انتقادی به شیوه تصحیح طومارهای نقالی شاهنامه

کامران ارژنگی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

## سرسخن

روایات طومارهای نقالی در سیر ادبیات حماسی ایران بسیار ارزشمندند و باید بیشتر بدان‌ها توجه شود. پیش از این، اعتقاد بر این بود که هر روایتی که در طومار نقالی آمده و با روایت فردوسی متفاوت است، ساخته و پرداخته ذهن نقال است و چیزی جز تخیل نیست. اما پس از اینکه چند طومار نقالی چاپ شد و در دسترس پژوهشگران قرار گرفت، مشخص شد که بسیاری از روایات آنان حتی کهن‌تر از روایت فردوسی است. شباهت‌هایی که روایات این طومارها با روایات مورخان سده‌های نخستین اسلامی و همچنین شعرای فارسی‌زبان تا پیش از سده هفتم هجری دارد، همه نشان می‌دهد که نقالان علاوه بر شاهنامه فردوسی، به منابع مهم دیگری نیز دسترسی داشته‌اند و متن طومار آنها با چند واسطه به منابع کهن‌تر می‌رسد.

Kamran Arzhangi, "Critiquing the Editing of the Scrolls of *Shahnamah* Narrators (*Naqals*)," *Iran Namag*, Volume 3, Number 4 (Winter 2019), 107-147.

کامران ارژنگی <k.arzhangi@gmail.com> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی در گرایش ادبیات حماسی دانشگاه فردوسی مشهد است. برخی از مقالات منتشرشده ایشان عبارت است از "خرابات مغان، میکده و آتشکده زردشتی"، "تحلیل نماد زن جادو در شاهنامه بر مبنای روان‌شناسی یونگ"، "تصحیح دو بیت از داستان‌های سیاوش و کیخسرو در شاهنامه فردوسی"، "نگاهی انتقادی به تصحیح کلیات سلمان ساوجی" و "رفع ابهامی از داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی".

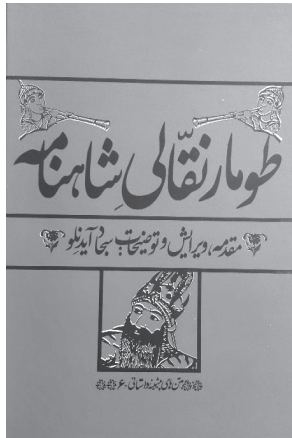
شیوه تصحیح انتقادی طومارهای نقالی در ایران به بیراهه رفته است و نشان سر در گمی مصححان در برخورد با این متون به وضوح دیده می‌شود. یکی از مشکلات مصححان در تصحیح طومارهای نقالی زبان گفتاری این متون است و گاه مصحح نمی‌داند که در برخورد با این زبان چگونه باید رفتار کند. این در حالی است که بخش عمده طومارها به زبان نوشتاری نگارش یافته‌اند و فقط در بخشی از متن آنها نشانه‌های زبان گفتاری دیده می‌شود که طبیعی است و نشان از نقل بیشتر آن بخش‌ها در میان مردم است و بر مصحح است که در جهت یک‌دست کردن متن، آن بخش‌ها را هم به زبان نوشتاری بازگرداند. آسیب دیگری که در تصحیح طومارها دیده می‌شود حاکی از آن است که مصححان سایر طومارها را مطالعه نکرده‌اند. با یک بررسی مجمل می‌توان به این نتیجه رسید که با خواندن دیگر طومارها می‌توان تصحیح بهتری از هر طومار به دست داد. روش اشتباه دیگری که در تصحیح این متون به کار می‌رود و متداول هم شده است، ذکر اغلاط املایی در پاورقی کتاب است که هیچ ضرورتی ندارد. مرحوم حسن وحید دستگردی در مقدمه کلیات نظامی نوشته است:

رویه ما در تصحیح چنین بوده و هست که اصح را متن و صحیح را حاشیه قرار داده و غلط مسلّم را ترک می‌گوییم. با وجود این، گاهی نسخه‌های غلط را هم در حاشیه با تصریح غلط بودن ذکر کرده‌ایم. این تقلید بسی خنده‌آور است که غلط مسلّم را متن و اغلاط دیگر را بدون صحیح یا با صحیح حاشیه قرار داده و تشخیص صحیح از سقیم را به عهده خواننده واگذار کنند. اگر مستشرقان اروپا چنین کاری کرده‌اند، برای آن است که از تشخیص صحیح و سقیم فارسی عاجز بوده‌اند و البته ایرانیان فارسی‌دان نباید این تقلید مضحک را پیشه سازند.<sup>۱</sup>

با این حال، می‌بینیم که کل پاورقی بیشتر طومارها را اغلاط املایی پُر کرده‌اند. در ادامه، برای نشان دادن ایرادات تصحیح‌های این متون، به بررسی سه تصحیح قدیمی و جدید از سه طومار کهن می‌پردازیم: *طومار سیاهپوش* (کتابت ۱۱۹۳ ق، به تصحیح سجاد آیدنلو)،<sup>۲</sup> *طومار هفت‌لشکر* (کتابت ۱۲۹۲ ق، به تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائنی)<sup>۳</sup> و *طومار نایگلی* (کتابت ۱۲۴۵ ق، به تصحیح فرزاد قائمی).<sup>۴</sup>

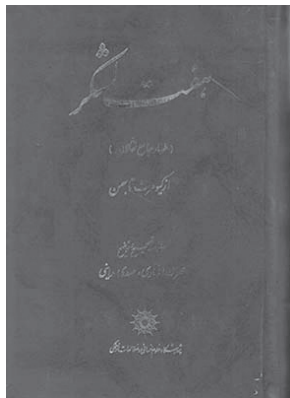
<sup>۱</sup> حسن وحید دستگردی، «مقدمه»، در *کلیات نظامی* (چاپ ۲؛ تهران، انتشارات طلابه، ۱۳۸۹)، جلد ۲، ۲۴۱.  
<sup>۲</sup> *طومار نقالی شاهنامه*، به کوشش سجاد آیدنلو (تبریز: به‌نگار، ۱۳۹۰).  
<sup>۳</sup> *طومار هفت‌لشکر*، به کوشش مهران افشاری و مهدی مدائنی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷).  
<sup>۴</sup> محمدشیرف نایگلی، *طومار جامع نقالی شاهنامه*، به کوشش فرزاد قائمی (مشهد: به‌نشر، ۱۳۹۶).

### طومار سیاهپوش



طومار نقالی شاهنامه که تاریخ کتابت آن ۱۱۳۵ق است و فعلاً کهن‌ترین طومار مکتوب به‌شمار می‌رود، در سال ۱۳۹۱ در سلسله "متن‌های پیشینه فارسی" به کوشش سجاد آیدنلو به چاپ رسید. این طومار از چند جهت بسیار ارزشمند است؛ نخست اینکه تاریخ کتابت آن به سده دوازدهم هجری برمی‌گردد و نسبتاً کهن است، دو دیگر اینکه به کوشش فردی متخصص و به صورت انتقادی چاپ شده است، و علت سوم مقدمه بسیار مفید و مفصلی است که در ابتدای کتاب نوشته شده است.

### طومار هفت لشکر



طومار هفت لشکر از طومارهای کهن نقالی (مورخ ۱۲۹۲ق) است که داستان‌های حماسی بسیاری دارد. لذا هم از نظر قدمت قابل توجه است و هم از نظر اشتغال بر داستان‌های حماسی مهم فارسی. این طومار شامل داستان‌های مفصلی از پادشاهی کیومرث تا بهمن است که در لابه‌لای این داستان‌ها، داستان‌های دیگری هم از خاندان رستم از جمله گرشاسب، سام، برزو، تمور، جهانگیر، جهانبخش، تور و... هم دیده می‌شود. متن این

طومار را مهران افشاری و مهدی مدائنی تصحیح و برای نخستین بار در ۱۳۷۷ در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر کرده‌اند.

### طومار نایگلی

طومار جامع نقالی شاهنامه که از این پس با عنوان طومار نایگلی از آن یاد می‌کنیم در ۱۲۴۵ق و مقارن با اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار به دست محمدشریف نایگلی کتابت شده و از نظر قدمت، دومین طومار جامع نقالی موجود است و از این نظر اهمیت بسیار دارد. این طومار افتادگی‌های فراوان دارد که



مصحح آن را با استفاده از *طومار سیاهپوش* (کتابت ۱۱۳۵ق به تصحیح سجاد آیدنلو) و *طومار هفت‌لشکر* بازسازی کرده است. این *طومار* شامل داستان‌هایی از جمله پادشاهی ضحاک و فریدون، رستم و سهراب، هفت‌خان رستم، داستان فرود، داستان سیاوش، بیژن و منیژه، نبردهای کی خسرو و افراسیاب، داستان‌های گرشاسب و سام، زال و رودابه، برزو و فهر سیمین‌عذار، داستان‌های فرامرز،

جهانگیر، برزو، بانوگشاسب، رستم یک‌دست و ... است. متن این *طومار* را فرزند قائمی تصحیح و برای نخستین بار در ۱۳۹۶ در انتشارات به‌نشر منتشر کرده است.

### نکاتی درباره منابع *طومارها*

در سرآغاز *طومار سیاهپوش*، در صفحات ۱۵ و ۱۶، مهران افشاری نوشته است: "بیشتر آنچه در *طومارهای نقّالان* نوشته شده، ساخته و پرداخته ذهن و قوه تخیل آنان است و گذشته از زبان ساده و عامیانه نقّالان، این قبیل از روایت‌های خودساخته آنان نیز *شاهنامه* را که از ادبیات رسمی به‌شمار می‌آید، به ادبیات عامه‌پسند نزدیک کرده است." اینکه ایشان نوشته‌اند بیشتر محتویات *طومارها* ساخته و پرداخته ذهن نقّال است درست به‌نظر نمی‌رسد. محتوای این *طومارها* علاوه بر متن *شاهنامه* فردوسی، شامل داستان‌های حماسی دیگر از جمله *گرشاسب‌نامه*، *سام‌نامه*، *کوش‌نامه*، *بهمن‌نامه*، *جهانگیرنامه*، *برزونامه*، *فرامرزنامه*، *بانوگشاسب‌نامه* و ... است که البته نقّال گاهی به داستان‌ها شاخ و برگ می‌دهد و یا حتی از آنها می‌کاهد و گاهی نیز روایات او با روایات منظومه‌های حماسی تفاوت‌هایی دارد، اما به هیچ‌وجه نمی‌توان ادعا کرد که بیشتر روایات او ساخته و پرداخته ذهن اوست.

در صفحه ۲۸ و ۲۹ همین کتاب آمده است: "شاید آنان [نقّالان] با وارد کردن عناصر، کسان و مضامین سامی و اسلامی در روایات ملی-مذهبی خویش از صبغه به‌اصطلاح 'مجوسیت' آن در نزد برخی عالمان زمان می‌کاسته و از این راه جوازی برای فن خود فراهم می‌کرده‌اند." به نظر نمی‌رسد که این کار نقّالان بوده باشد. شواهدی هست که نشان می‌دهد در *شاهنامه‌ها* پیش از فردوسی این آمیختگی وجود داشته است و نقّالان نیز طبیعتاً به تقلید از همان‌ها عمل کرده‌اند. قائمی می‌گوید: "در مقابل هجمه‌های پس از اسلام به تاریخ و فرهنگ و شخصیت‌های ایران وارد

شده بود، گروه‌هایی از ایرانیان کوشیدند تاریخ کهن خود را به پیامبران بنی اسرائیل پیوند دهند. قدیم‌ترین اشارات در این باره در *البدء و التاریخ* مقدسی دیده می‌شود که از همسانی سلیمان با جمشید، نمرود با ضحاک، ابراهیم با فریدون، یوسف و زلیخا با سیاوش و سودابه و ذوالقرنین با اسکندر یاد می‌کند.<sup>۵۴</sup> از آنجا که خالقی مطلق می‌گوید: “نگارنده بعید نمی‌داند که شرح تاریخ شاهان ایران در تألیف مقدسی *البدء و التاریخ* [چکیده‌ای از مطالب تاریخی یا تاریخی‌نمای همان شاهنامه مسعودی باشد،”<sup>۵۶</sup> بدین ترتیب، این فرض مطرح می‌شود که در شاهنامه مسعودی مروری نیز این آمیختگی وجود داشته است. اکبری مفاخر نیز معتقد است که طومارهای نقلی با واسطه متأثر از شاهنامه منثور ابوالمؤید بلخی هستند. وی می‌گوید:

در شاخه شرقی سپهر زمانی هفت‌لشکر فارسی با طومار نقلی ۱۱۳۵ ق و دست‌نویس‌های رستم‌نامه ۱۲۴۵ ق مجلس و رستم‌نامه ۱۲۴۵ ق ملک و هفت‌لشکر فارسی ۱۲۹۲ ق همسان است. بنابراین، آثار برجسته‌ای که در ساختار طومار نقلی و با نام‌های هفت‌لشکر و رستم‌نامه به صورت کامل به ما رسیده‌اند، در سپهر زمانی یکسان “کیومرث تا بهمن” و در یک سنت/ نوع ادبی قرار دارند، اما با نام‌های متفاوتی معرفی شده‌اند. این سپهر زمانی و نوع ادبی پیونددهنده متون نقلی به شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه پیروزان هستند. با توجه به خلاصه‌ای که از این دو شاهنامه در تاریخ سیستان و نزهت‌نامه علایی بر جای مانده است، این آثار نیز در سپهر زمانی کیومرث تا بهمن بوده‌اند و رویکرد نوع ادبی متون نقلی به آنها برمی‌گردد. نگارنده بر آن است که متون نقلی ما ساخته و پرداخته نقالان دوره صفوی نیست؛ بلکه این متون با واسطه‌هایی—البته با رویکرد گفتاری—به شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه پیروزان یا منابع آنها و یا رونوشت آنها بازمی‌گردند که به دلیل علاقه عامه مردم به گونه نقل و داستان منتقل شده و افزایش و کاهش‌های گسترده‌ای در آنها به وجود آمده است.<sup>۷</sup>

<sup>۵۴</sup> فرزاد قائمی، “معرفی انتقادی، متن‌شناسی و نقد متنی حماسه ناشناخته شاهنامه اسدی،” *جستارهای ادبی*، شماره ۱۷۸ (۱۳۹۱)، ۱۰۵-۱۳۱؛ مطهر بن طاهر مقدسی، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران: آگه، ۱۳۷۴)، جلد ۱، ۹۸، ۹۹، ۴۳۸، ۵۰۳ و ۵۰۶.  
<sup>۵۵</sup> جلال خالقی مطلق، “شاهنامه پیروزان” و “شاهنامه رستم لارجانی،” در *مجموعه مقالات فردوسی و شاهنامه‌سرایی* (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰)، ۸۵.  
<sup>۵۶</sup> آرش اکبری مفاخر، “رستم‌نامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زبیران)،” *پژوهش‌نامه ادب حماسی*، سال ۱۰، شماره ۱۸ (۱۳۹۳): ۱۴۵-۱۷۱؛ نقل از ۱۴۸.

در صفحه ۵۲ *طومار سیاهپوش* درباره منابع و شیوه کار نقّالان آمده است: "روایات طومارهای نقالی به طور کلی از چهار مأخذ اصلی مایه گرفته است: ۱. *شاهنامه* (داستان‌های اصیل و الحاقی آن) و منظومه‌های پهلوانی پس از فردوسی؛ ۲. پاره‌ای اشارات منابع تاریخی درباره موضوعات ملی و پهلوانی ایران؛ ۳. اندوخته‌های ذهنی نقّالان که خود آمیزه‌ای از خواننده‌ها و شنیده‌های آنها با قوه خیال‌پردازی ایشان است؛ ۴. طومارهای نقّالان پیشین." همچنین، در صفحه ۵۶: "شاید نمایان‌ترین ویژگی داستان‌های نقّالان تفاوت بعضی از آنها با روایات *شاهنامه* و دیگر منابع اخبار ملی-پهلوانی ایران باشد. این اختلاف هم به صورت ساختن و افزودن داستان‌های تازه در چرخه روایات پهلوانی است که پیش‌تر در هیچ‌یک از مأخذ دیده نمی‌شود و هم به شیوه...". به نظر یکی از منابع عمده نقّالان روایات *شاهنامه*‌های پیش از فردوسی است که البته چون از بین رفته‌اند، خیلی دقیق نمی‌شود درباره آنها قضاوت کرد. اما شواهدی وجود دارد که برخی از روایات نقّالان به تأثیر از آنان بوده است. چنان که پیش‌تر اشاره کردیم، اکبری‌مفاخر معتقد است که طومارهای نقالی با واسطه به *شاهنامه* ابوالمؤید بلخی و *شاهنامه* پیروزان می‌رسند. به نظر می‌رسد قضیه متون حماسی منثور نیز به همین صورت باشد و روایات آنها نیز با واسطه به *شاهنامه* منثور ابوالمؤید بلخی برسد. برای مثال، نوری عثمان معتقد است که بلعمی در مورد داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای بیش‌تر به *شاهنامه* ابوالمؤید نظر داشته است.<sup>۸</sup> با این فرض می‌بینیم که مشابهت‌هایی بین روایات *داراب‌نامه* طرسوسی و تاریخ بلعمی دیده می‌شود. برای مثال، ظهور حضرت موسی (ع) در زمان پادشاهی منوچهر. در *داراب‌نامه* آمده است: "منوچهر گفته بود که موسی پیغامبر علیه‌السلام بیرون آید به‌وی بگروی، چون موسی علیه‌السلام بیرون آمد به‌وی نگرید و گفت پدر را خلاف کرد تا به شومی آن بر دست افراسیاب کشته شد."<sup>۹</sup> در تاریخ بلعمی هم آمده: "و موسی علیه‌السلام که به پیغامبری آمد، سوی فرعون به مصر آمد. او در آن وقت [ملک منوچهر [پادشاه جهان] بود و از مُلک او شصت سال گذشته بود."<sup>۱۰</sup> در صفحه ۳۸۵ همین *طومار* نقالی هم آمده: "و دیگر من ستاره شماران شنیده‌ام که در ایام پادشاهی تو حضرت موسی علیه‌السلام پیغمبری خواهد آمد و زنهار تو با او

<sup>۸</sup> محمد نوری عثمان، "خدای‌نامه‌ها و شاهنامه‌های مأخذ فردوسی"، در *جشن‌نامه* محمد پروین گنابادی (تهران: توس، ۱۳۵۴)، ۳۱۸ و ۳۲۷؛ سیدعلی میرافضلی، "ابوالمؤید بلخی"، در *مجموعه مقالات فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، ۸۸ و ۸۹.

<sup>۹</sup> ابوطاهر محمدبن حسن بن علی بن موسی طرسوسی، *داراب‌نامه*، تصحیح ذبیح‌الله صفا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸)، جلد ۱، ۴۴۵.

<sup>۱۰</sup> ابوعلی بلعمی، *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی (تهران: هرمس، ۱۳۸۶)، ۳۶۰.

از در جنگ نیایی و سر از فرمان او نتایی و در ایزدی به روی خود نبندی و دین او در آیی. این روایت در *کوش نامه*<sup>۱۱</sup>، *زرین قبانامه*<sup>۱۲</sup> و در برخی ابیات الحاقی *شاهنامه* نیز دیده می‌شود.<sup>۱۳</sup> می‌دانیم که شاهنامه مسعودی مروزی از منابع ایرانشان در سرودن *کوش نامه* بوده، پس می‌توان با حدسی قریب به یقین گفت که روایت آمدن موسی در زمان منوچهر به پیغمبری، هم در شاهنامه ابوالمؤید بلخی بوده و هم در شاهنامه مسعودی مروزی و هم در بیشتر منابع حماسی پیش از فردوسی. نمونه دیگر در صفحه ۶۶۴ *طومار سیاهپوش آمده*: "... پس مرا واجب شد که تو را به کین جمشید بکشم که ضحاک حرامزاده ازّه بر سر جمشید گذاشته. " طبق روایت فردوسی، ضحاک جمشید را با ازّه را از کمر به دو نیم می‌کند:

نه من بیش دارم ز جمشید فر که ببری دیور میانش به ار<sup>۱۴</sup>

روایت *طومار کنونی در تاریخ بلعمی آمده است*: "و کشتن جمشید چنان بود که ازّه بر سرش نهاد تا پای به دو نیم کرد.<sup>۱۵</sup> با توجه به اینکه پیش‌تر نیز اشاره شد—نوری عثمان معتقد است که "روایات اساطیری و پهلوانی ترجمه بلعمی اغلب برگرفته از *شاهنامه ابوالمؤید است*" و با توجه به اینکه خود بلعمی در آخر همین مطلب می‌گوید: "و سرگذشت‌های ایشان بسیار است و بسیار گویند. ابوالمؤید البلخی یاد کند [به شاهنامه بزرگ]،" می‌توان گفت که این روایت *طومار* نیز با واسطه برگرفته از شاهنامه ابوالمؤید بلخی است.

### نکاتی درباره زبان گفتاری *طومارها*

مصححان *طومار هفت‌لشکر* در خصوص صورت ضبط تلفظ‌های عامیانه و رسمی (گفتاری و نوشتاری) یک‌دست عمل نکرده‌اند. نخست این که متن *طومار* "کتبی" است و بهتر است به شیوه رسمی سایر کتب کتابت شود. لهجه نقل می‌تواند تهرانی، مشهدی، کرمانشاهی، تبریزی یا هر لهجه دیگری باشد و بهتر است متن کتاب با زبان رسمی و معیار تصحیح و چاپ شود. بهتر بودن این مسئله بدان سبب است که زبان این *طومار* شفاهی نیست و فقط گاه تأثیر لهجه را در آن می‌بینیم. از آن جمله است

<sup>۱۱</sup> ایرانشان ابی‌الخیر، *کوش نامه*، تصحیح جلال متینی (تهران: علمی، ۱۳۷۷)، ابیات ۸۰۰۷-۸۰۱۰.

<sup>۱۲</sup> *زرین قبانامه*، به کوشش سجاد آیدنلو (تهران: سخن، ۱۳۹۳)، ۲۱۵.

<sup>۱۳</sup> ابوالقاسم فردوسی، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق (چاپ ۵؛ تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی،

۱۳۹۳)، جلد ۱، ۲۸۱، پانوش ۸.

<sup>۱۴</sup> فردوسی، *شاهنامه*، جلد ۵، ۴۵۴.

<sup>۱۵</sup> بلعمی، *تاریخ بلعمی*، ۱۸۰.



ضبط‌های “زعفرون، جوانمردون، گیلون، یلون، میون، ایرون، تورون، رون، چکون” این در حالی است که در متن گاهی “ایران” آمده و گاهی “ایرون” و در صفحه ۶۸ کتاب آمده است: “استران و شترون.” گاه نیز ضبط واژه ممکن است خواننده را به اشتباه بیندازد، مانند گردون (گردان). با این حال، شاهد هستیم که مصححان علی‌رغم اصرار زیادی که بر ضبط واژگان به همان شیوه گفتاری دارند، گاهی ضبط گفتاری را به پاورقی برده‌اند. برای نمونه، ضبط “هی کنون” در صفحه ۱۲۵ به پاورقی رفته است: “شب آمد ز یک سو میان هی کنان / ز هم‌شان جدا کرد در یک زمان.”

کاربرد “و” به جای “آن” در متن فراوان است. برای نمونه، در سطر ۱۰ صفحه ۳۳: “انشالله کین شما را از او ماردوش ظالم بازخواست خواهم کرد.” در بسیاری موارد نیز به جای “آنها”، “وها” آمده است. اما با توجه به این که کل متن به زبان معیار است، و همچنین با توجه به موارد عکس آن در متن، مانند سرنویس صفحه ۴۰: “متولدشدن اولاد جمشید که کورنگ و تورنگ باشند، و از آن‌ها پیداشدن اطرط و...”، “بهتر است این موارد نیز به زبان معیار ضبط شوند و در مقدمه کتاب به آنها اشاره شود.

### نکاتی درباره تصاویر طومارها



برگرفته از طومار نایگی، نسخه مجلس، ۳۱.

۱۳ در صفحه ۱۸۸ دست چپ دیو کنده شده است که بهتر است در متن “دست چپ” ضبط شود و “دست راست” به پاورقی برود.

نوشته زیر تصویر ۱۹ در صفحه ۲۴۷ هم اشتباه است. زیر تصویر آمده است: “گشتی



گرفتن جهانگیر و شموس عادی، اما "فرامرز" با شموس عادی کشتی می‌گیرد و او را می‌کشد. جهانگیر با "شموم" کشتی می‌گیرد. نوشته زیر تصویر ۲۰ در صفحه ۲۵۳ هم اشتباه است. زیر تصویر نوشته شده است: "فرامرز در برابر شمایل جادو،" در حالی که شمایل جادو را جهانگیر می‌کشد. احتمالاً تصویر متعلق به کشته شدن فنان جادو به دست فرامرز باشد که تیر فرامرز به پیشانی او برخورد می‌کند.



برگرفته از طومار نایگلی، نسخه مجلس، ۴۴.

## پاورقی طومارها

پاورقی‌های طومارهای منتشرشده غالباً زائدند. اصلاح اغلاط املائی متون از ابتدایی‌ترین کارهای تصحیح متن است و آوردن این اغلاط در پاورقی کتاب توجیه درستی ندارد، مگر به ضرورت‌هایی مانند حفظ لهجه‌ای خاص یا تردید در اصالت شکل صحیح واژه. برای نمونه، در برخی روایات حماسی نام "زرعلی" به صورت "زرالی" آمده و به درستی نمی‌توان قضاوت کرد که کدام صحیح است چرا که ساختی مشابه واژه "لعل" و "لال" دارند. واژه "لعل" معرب "لال" است و لال نام جوهری است که در عربی به آن لعل می‌گویند. لال رنگ سرخ را گفته‌اند:

دو لب چون نار کفیده، چو برگ سوسن زرد / دو رخ چون نار شکفته چو برگ لاله لال<sup>۱۶</sup>

<sup>۱۶</sup> علی بن جلولوغ فرخی سیستانی، دیوان اشعار، تصحیح محمد دبیرسیاقی (چاپ ۶؛ تهران: زوار، ۱۳۸۰)، ۲۱۸.

یا نام "فرانک" (مادر فریدون) که در طومارها به صورت "فرارکت" آمده است. صورت اخیر بسیار شبیه است به ضبط "فرارنگ" که در *کوش نامه* آمده و با توجه به تفاوت منابع فردوسی و ایرانشان به درستی نمی توان صورت صحیح این نام را مشخص کرد. یا حتی نام سهراب/ سرخاب که در منابع مختلف آمده‌اند و رجحانی بر یکدیگر ندارند. از این موارد بگذریم، آوردن اغلاطی مانند "خواستن" به جای خاستن، "احتیاط" به جای احتیاط، "ظلیل" به جای ذلیل و ... در پاورقی کتاب ضرورت ندارد.

### پاورقی‌های طومار سیاهپوش

به جرئت می توان گفت که ۹۰ درصد پاورقی‌های کتاب زائدند. بیشتر حجم پاورقی‌ها را اغلاط املائی مانند "برخواستن (به جای برخاستن)، فصیله، ذرد، زخیره، اعظا، خواموش، مشعت، صدا (به جای سزا)، اصلحه، نَصَب، نوزر، آزوغه، غباد، مشقول، ذال، غلعه، مقر، ذرین، هربه، قار، تعن، غالی، آقاز، اوردو، ایشارت، پشرو، پشین، پش، دغدقه، پشواز، پشمان، پاین، مغرپ، پشکش، طقرا، ذن، شیرذن و ... " تشکیل می دهند. آوردن اغلاط املائی با این حجم زیاد در پاورقی کتاب توجیه درستی ندارد. اگر همین پاورقی‌های زاید از کتاب حذف شوند حدود ۱۵۰ صفحه از حجم کتاب کاسته می شود. مقداری از پاورقی‌ها نیز غلط مسلم است و آوردن آنها ضرورتی ندارد. برخی پاورقی‌ها نیز مربوط به موردی نیست که در متن شماره گذاری شده است. گاهی نیز برخی اشتباهات دیده می شود که مشخص نیست باید بر گردن چه کسی نهاد. مثلاً در پاورقی شماره ۲ صفحه ۴۷۱ نوشته: "اصل: خم (حرف دوم بی نقطه)" حرف دوم که اصلاً نمی تواند نقطه داشته باشد. یا گاهی اعمال سلیقه‌های شخصی نیز دیده می شود که متن را از یکدستی خارج می سازد. برای نمونه در صفحه ۹۰۵ سطر ۱۵: "آمدند به عرض زال رسانیدند گفتند شهریار مرد خاکسترآلوده آمده است شکوه از دست تو دارد. زال فرمود درآوردند و قلاب طلا پرده از روی چشم وی برداشتند مردی دید که تن برهنه و... " در هر دو مورد در نسخه "مرد" ضبط شده. مصحح، یکی را به "مردی" بدل کرده و در مورد دیگر نوشته: "شاید: مردی."

با این حال مشاهده می شود که بسیاری از پاورقی‌های این کتاب تکرار هم شده است. مثلاً در پاورقی صفحه‌ای، شماره ۳ و ۵ یکسان هستند و از روی هم کپی شده‌اند و طبیعتاً یکی از آن‌ها به شماره‌ای که در متن به آن ارجاع داده شده است، مربوط نیست. این تکرارها تا جایی که به چشم نگارنده آمده است بدین قرارند: صفحه ۱۷۶: ۲ و ۳، صفحه ۱۷۷: ۳ و ۵ و ۴ و ۶، صفحه ۲۴۵: ۷ و ۹، صفحه ۲۸۰: ۱ و ۲، صفحه

۳:۳۰۷ و ۴، صفحه ۳۸۵: ۱۱ و ۱۲ و ۱۵، صفحه ۴۱۱: ۷ و ۹، صفحه ۴۲۱: ۱ و ۳،  
 صفحه ۴۶۰: ۴ و ۵، صفحه ۴۶۵: ۴ و ۵ و ۶ و ۷، صفحه ۴۷۰: ۳ و ۵ و ۴ و ۶، صفحه  
 ۴۷۵: ۲ و ۳، صفحه ۴۸۱: ۲ و ۳، صفحه ۴۸۹: ۸ و ۹، صفحه ۵۰۴: ۱ و ۲، صفحه  
 ۵۰۸: ۱ و ۲، صفحه ۵۱۱: ۲ و ۳، صفحه ۵۱۲: ۹ و ۱۰، صفحه ۵۱۳: ۱۰ و ۱۲،  
 صفحه ۵۱۷: ۴ و ۵، صفحه ۵۲۴: ۵ و ۶، صفحه ۵۳۱: ۱، صفحه ۵۳۲: ۱۰، صفحه  
 ۵۳۲: ۹ و ۱۰، صفحه ۵۳۸: ۱ و ۲ و ۸ و ۹، صفحه ۵۴۰: ۱۱ و ۱۴، صفحه ۵۴۴: ۱۲  
 و صفحه ۵۴۵: ۱، صفحه ۵۵۳: ۴ و ۵ و ۱۱ و ۱۲، صفحه ۵۵۸: ۶ و ۷، صفحه ۵۸۸:  
 ۹ و ۱۰، صفحه ۵۹۶: ۱۱ و ۱۲، صفحه ۶۲۹: ۲ و ۳ و ۶ و ۷، صفحه ۶۳۷: ۷ و ۹،  
 صفحه ۶۳۹: ۹ و ۱۱، صفحه ۶۴۲: ۴ و ۵، صفحه ۶۴۳: ۱ و ۲، صفحه ۶۴۶: ۷ و ۸،  
 صفحه ۶۴۹: ۴ و ۵، صفحه ۶۵۱: ۱۴ و ۱۵، صفحه ۶۵۲: ۱۲ و ۱۳، صفحه ۶۶۶: ۲  
 و ۳، صفحه ۶۷۰: ۸ و ۹ و ۱۱ و ۱۲، صفحه ۶۸۱: ۷ و صفحه ۶۸۲: ۱، صفحه ۶۹۰:  
 ۱ و ۲، صفحه ۶۹۹: ۸ و ۹، صفحه ۷۳۸: ۱۵ و ۱۶، صفحه ۷۵۳: ۳ و ۴، صفحه ۷۶۰:  
 ۹ و ۱۱، صفحه ۷۶۷: ۹ و صفحه ۷۶۸: ۱، صفحه ۷۷۶: ۱ و ۲، صفحه ۷۸۰: ۳ و  
 ۴، صفحه ۸۰۶: ۷ و ۸، صفحه ۸۱۸: ۱۰ و ۱۱، صفحه ۸۳۱: ۱۰ و صفحه ۸۳۲: ۱،  
 صفحه ۸۶۰: ۱ و ۳، صفحه ۸۸۳: ۲ و ۴، صفحه ۸۸۶: ۸ و ۹ و صفحه ۸۹۱: ۲ و ۴.

### پاورقی‌های طومار هفت‌لشکر

پاورقی‌ها غالباً زائدند و شامل اغلاط املائی می‌شوند و غلط املائی لازم نیست که  
 در پاورقی بیاید. اگر اغلاط املائی از پاورقی حذف شوند، حدود ۹۰ صفحه از حجم  
 کتاب کم می‌شود. برخی از این اغلاط عبارت‌اند از "خواسته (به جای خاسته)،  
 گشیدن، حاضر، موافق، خواطر (به جای خاطر)، حاصل، گزراندن، دغیقه، خاهد، ابلغ،  
 خاتر، خوانه، خورد (به جای خُرد)، دغدغه، تحیه، هیوان، مهدثان، آذقه، خاجه، فقان،  
 عمرا (به جای اُمر)، خواله، هلال، طلاطم، محلت، زرع (به جای ذرع)، فرطوت، نصیر،  
 تمطراق، چطر، مربوت، اَسر، صحاب، الهال، هرب، سف، هَرَم، لایغ، جحت، عَزْر، قظا،  
 هرام‌زاده، هَد، مقز، حسار، حیکل، هواله، طوران، لَرْت، نَسار، کطف، مسال، حزیمت،  
 موزع، بی‌عبدانه، سحراب، طرجمان، خاطر، سَراهی، اعزاز، قَلت، قلاف، ظرب، نذدیک،  
 کسافت، نگاه، مشقول، تلاش، زهاک، تلایه، طلافی، انقراز، دروق، شَرْت، مکس،  
 ضبردستی، معاززه، مظایقه، ملهق، مهکم، هوالی، قیرت، هواله، سلح، مهضر، طنه،  
 هرکت، ظایع، تسور، حمه، روه، غصل، تطرع، ساهل، حزیمت، احرمین. " اینها گاهی  
 غلط هم نیستند و باید آنها را اشتباه کاتب در نقطه‌گذاری به شمار آورد. برای نمونه،

در پاورقی شماره ۸ صفحه ۱۱ نوشته: ”در اصل: ضدوق.“ مسلم است که همان صندوق است و فقط نقطه حرف نون بر روی صاد آمده است.

از این مسئله که بگذریم، باز هم می‌بینیم که مصححان در بسیاری از موارد صحیح را در پاورقی ذکر کرده و غلط را در متن به حال خود گذاشته‌اند. برای نمونه، در صفحه ۱۸، سطر نخست و در صفحه ۵۱، سطر ۶ ”بلخ نامی“ آمده و در پاورقی نوشته‌اند: ”بامی.“ در پاورقی شماره ۵ همان صفحه درباره نام ”عبدین“ که در متن آمده، نوشته‌اند: ”ظاهراً منظور ’آبدین‘ یا ’آبتین‘ است.“ قطعاً همان است و ”عبدین“ هم یکی دیگر از هزاران غلط املایی این طومار است. در صفحه ۱۹ آمده: ”از آن هشتاد پسر همان دو پسر مانده بود، یکی قارون نام داشت و دیگری قباد.“ در پاورقی نوشته‌اند: ”ظاهراً: قارن.“ با توجه به اینکه این نام در شاهنامه فردوسی قارن است و همچنین با توجه به اینکه در جاهای دیگر طومار حاضر و از جمله در صفحه ۵۴ نیز به صورت ”قارن“ ضبط شده، قطعاً در اینجا نیز باید قارن ضبط شود. در صفحه ۲۸، ”پیشخانه“ در متن آمده و صورت صحیح آن (پیشخانه) در پاورقی و گاهی نیز—برای نمونه در صفحه ۱۲۰، سطر ۱۱—صورت صحیح (پیشخانه) را در متن آورده‌اند. یا در صفحه ۵۸، سطر نخست، ”زنان“ در متن است و ”زینسان“ در پاورقی. از این دست موارد فراوان است و بهتر است که مصححان به جای اینکه صورت صحیح را در پاورقی بیاورند، آنها را به متن ببرند. برای نمونه،

شماره صفحه: شماره سطر	غلط	صحیح	شماره صفحه: شماره سطر	غلط	صحیح
۹:۵۴	خوردیم	خوردی‌ام	۱۵:۲۵۷	دیو و	دیو را
۲۱:۵۴	خورد	خُرد	۷:۲۶۵	پیره	پیر
۱۰:۹۹	پیره‌مرد	پیرمرد	۱۰:۲۶۵	ترکون	ترکان
۱۸:۱۰۴	خطائی	ختائی	۱۳:۲۶۵	یلون	یلان
۱۷:۱۰۶	خورد	خُرد	۱۵:۲۶۷	پرگال	پرگار
۹:۱۱۲	صاعقه	ساقه	۳:۲۶۹	میون	میان
۱۱۲:آخر	ببازید	ببازید	۸:۲۸۵	میده	می‌دهد
۹:۱۲۸	فواره	فواره	۱۱:۲۸۵	دویس	دویست
ص ۱۲۹:س ۱۶	طربد	طربد	ص ۲۸۹:س آخر	گردیدن	گردیدند
۱۳۵:س ۲۲	قیران	قطران	۱:۲۹۹	خون‌چکون	خون‌چکان
۱۶۳:س ۹	عندی	غندی	۵:۳۰۹	گوره	گور
۱:۱۶۴	شاهواران	شاوران	۱۷:۳۱۰	تنوره‌نون	تنوره‌زان

۱۶۴: سرنویس	خون	خان	۱:۳۱۱	تورون	توران
۱۰:۱۷۲	بدیدن	بدیدند	آخر:۳۳۸	ایستادن	ایستادند
۱۷:۱۷۴	الچی	ایلچی	۶:۳۵۲	زنجیل	زنجیر
۱۸:۱۷۴	کلاه‌هور	کلاه‌ور	۳:۳۵۴	دونگه	دانگه
۱۲:۱۸۵	داروب	داروی	۱۲:۳۷۴	قفه	قبة
۱۹:۱۸۶	توربه	توبره	۷:۳۷۵	ارج	ارش
۲۰:۱۹۵	هومون	هومان	۱۹:۳۹۰	رون	ران
۱۰:۲۱۱	احسن	احسنت	۷:۴۰۵	پتاره	پتارا
۲۰:۲۱۱	غلطین	غلطیند	۹:۴۵۹	باربان	بارمان
۹:۲۱۲	نیره/اعطیه	نیر/اعطیه	۱۴:۵۰۵	پسرش	پدرش
۱۱:۲۱۳	پیرون	پیران	۹:۵۲۱	خوند	خواند
۱۵:۲۱۳	پیلانس	پلاس	۲۲:۵۲۳	جون	جان
۶:۲۲۰	بخل	بلخ	۲:۵۲۴	مرزبون	مرزبان
۲۲۱: سرنویس	فلامرز	فرامرز	۱۵:۵۲۷	پونزده	پانزده
۱۱:۲۴۶	فریوبرز	فریبرز	۸:۵۳۷	اونگاه	آن‌گاه
۱۴:۲۴۸	بدون	بدان	۱۲:۵۴۵	دلاور دورون	دلاور دوران

گاهی پاورقی‌ها توضیح و اصحات‌اند. برای نمونه، در معنای جملهٔ «آن باغ از دختر بود»، در پاورقی شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۱۲ نوشته: «از آن دختر بود».

شیوهٔ مصححان در ضبط پاورقی‌ها نیز یک‌دست نیست. برای نمونه، در صفحهٔ ۱۳ کتاب در پاورقی واژهٔ «خاطر» نوشته‌اند: «اصل: خواطر؛ و این ضبط بسیار تکرار شده و پس از این متذکر آن نخواهیم شد.» این شیوه در سایر موارد دیده نمی‌شود و اغلاط پرتکرار دیگری بخش عمدهٔ پاورقی‌ها را به خود اختصاص داده‌اند.

### پاورقی‌های طومار نایگلی

این طومار از نظر شیوهٔ ضبط پاورقی‌ها ایراد کمتری نسبت به دو طومار قبلی دارد. با این حال، به آنها اشاره می‌شود.

پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۵۰ اشتباه است و تکرار پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۴۸ است. پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۲۱ و ۲۲ هم تکراری است. در پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۷۵ نوشته است: «اصل: قریب» در حالی که در متن هم «قریب» است. پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۹۵ هم اشتباه است و تکرار پاورقی شمارهٔ ۱ صفحهٔ ۹۲ است. در صفحهٔ ۱۰۹،

سطر ۱۷، صورت صحیح "پادشاهزادگان" به پاورقی رفته و صورت "پادشاهزادگان" داخل متن قرار گرفته است. پاورقی شماره ۱ صفحه ۱۳۶ هم همان متن است، در پاورقی نوشته "در اصل: زال" و متن هم "زال" است. پاورقی شماره ۱ صفحه ۲۱۰ هم تکرار پاورقی شماره ۱ صفحه ۲۰۸ است. پاورقی شماره ۱ صفحه ۲۴۴ تکرار پاورقی شماره ۱ صفحه ۲۴۱ است.

### سرنویس‌ها

مصحح طومار سیاهپوش، سرنویس‌های داستان‌ها را درون قلاب [] قرار داده و این کار صحیح نیست و باید تنها سرنویس‌هایی که در اصل نسخه نیستند و مصحح به متن افزوده درون قلاب قرار گیرند. این کار شبهه‌ای ایجاد می‌کند که همه سرنویس‌ها الحاقی‌اند و مصحح آنها را به متن افزوده است.

برخی سرنویس‌های متن طومار هفت‌لشکر درست در جای خود قرار نگرفته‌اند. گاهی کاتبان سهواً سرنویس را از قلم می‌انداختند و وقتی به اشتباه خود پی می‌بردند، سرنویس را در پایین‌تر به متن اضافه می‌کردند و جای سرنویس به جای اینکه در ابتدای داستان باشد، در انتهای داستان می‌آمد. تشخیص و اصلاح این مسئله از وظایف مصحح متن است. برای نمونه، در صفحه ۲۳، سرنویس "رسیدن ضحاک ظالم بدکردار به صحرای چین و دیدن جمشید و کشتن او" درست در جایی آمده که ضحاک به صحرای چین رسیده و اره بر فرق جمشید نهاده است. در صفحه ۲۵ نیز سرنویس "رازگفتن منجمان با ضحاک که فریدون در فلان موضع می‌باشد و متحیر شدن مادرش و بردن فریدون را" همین وضعیت را دارد و باید پیش‌تر می‌آمد.

### یک‌دست‌نبودن متن

#### یک‌دست‌نبودن متن طومار سیاهپوش

متن کتاب به خوبی تصحیح نشده و حتی در مواردی، به‌خصوص در خصوص نام اشخاص، یک‌دست نیست و در یک صفحه چند ضبط متفاوت از یک نام مشاهده می‌شود. برای نمونه، در متن گاهی گرشیوز ضبط شده گاهی گرسیوز؛ گاهی زنگه شاوران آمده، گاهی زنگه شادروان و گاهی زنگه شاوران؛ گاهی فرنکیز ضبط شده، گاهی فرنکیس؛ گاهی هجیر ضبط شده، گاهی هجر؛ گاهی بانوگشسب آمده، گاهی بانوگرشاسب؛ گاهی هومان آمده، گاهی هامان؛ گاهی بارمان ضبط شده، گاهی

رمان؛ گاهی شقال ضبط شده، گاهی شغال؛ گاهی فروز آمد ضبط شده، گاهی فرود آمد؛ گاهی سپاهی گری، گاهی سفاهی گری؛ گاهی ملک سیه وان، گاهی ملک اسبه وان و . . . گاهی نیز خود مصحح به این یک دست نبودن اشاره می کند. در صفحه ۶۲۱، سطر ۷، ”زوش“ ضبط کرده و در پاورقی شماره ۴ همان صفحه نوشته: ”پیش تر ’روشن‘ ضبط شده بود.“

### یک دست نبودن متن طومار هفت لشکر

متن طومار به شیوه درستی تصحیح نشده است. یکی از اغراض تصحیح متن یک دست کردن متن با اصلاح اشتباهات کاتب است. کاتب ممکن است یک نام را به اشتباه به چند صورت مختلف ضبط کرده باشد. این وظیفه مصحح است که غلط را از صحیح تشخیص داده و صورت درست را در متن قرار دهد. گاهی در این طومار شاهد هستیم که در یک صفحه از کتاب، نام پهلوانی به چند صورت مختلف آمده است و این در حالی است که صورت صحیح نام مشخص است. برای نمونه، در صفحه ۴۵۶ کتاب، سطر ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸: ”عاقبت هومان به تنگ آمد، رو به جانب پیران کرد که: تا کی در اینجا نشستید؟ اگر جنگ نمی کنید برویم. پیرون گفت: پیشدستی نمی توانیم کرد، جهت آنکه هر کس پیشدستی کند، شکست می خورد. هومون گفت: بلکه ایشان هرگز جنگ نکنند.“ یک دست نبودن متن بیشتر در اسامی خاص دیده می شود و نام های شخصیت های داستان به صورت های مختلف در متن دیده می شوند؛ برای نمونه، ”سعدان / سعدن، ایرون / ایران، گردون / گردان، آذوقه / آذوقه، شاهواران / شاهواران / شاهواران، هومون / هامان / هومان، طوس / توس، پیران / پیرون / پیروان، طوران / توران، فلامرز / فرامرز، فری برز / فریوبرز / فریبز، کهککش / کوهکش، پتاره / پتاره، غریوان شاه / قریوان شاه، اسپ / اسب، قلمان قوی بازو / ثقیلان قوی بازو، نیکی و خوش / نیکی و وحش، الوند / لکوند / کلوند، دبلقه / دابلق، عنکبوت / عنکبوت، غرغر / قرقر.“

فقط در یک جا مصححان کتاب نامها را یک دست کرده اند. در صفحه ۴۸۷، در پاورقی شماره ۶ نوشته اند: ”شقاد، که پس از این متذکر این اختلاف در پانویس نخواهیم شد.“ نام شقاد تا جایی که به چشم نگارنده آمدیگانه نامی است که به همین صورت صحیح در متن آمده و صورت غلط (شقاد) در پاورقی هم نیامده است و این روش درستی است.



نکته دیگر اینکه تمام “چو”ها در متن به همان صورتی که در نسخه آمده، “چه” ضبط شده است؛ از جمله در صفحه ۳۰۷:

همان گرزۀ گاوپیکر به دست چه آشفته شیران [و] فیلان مست

به نظرم بهتر است که به این مسئله در مقدمه کتاب اشاره شود و در خود متن همه جا “چو” بیاید.

### یک دست نبودن متن طومار نایگلی

گاهی در متن “ارژنگ” آمده و گاهی “ارچنگ”. گاهی “تهمورت” آمده گاهی “طهمورت”. همه جا ژنده جادو ضبط کرده و در صفحه ۷۶، سطر ۱۸ و در صفحه ۸۴، سطر ۲۱ “ژنده جادو”. در همه جای متن “شاهپور” ضبط شده، اما در صفحه ۸۸ در سطرهای ۲ و ۷ “شاهی پور” آمده است. در صفحه ۹۵، “فروز” را به پاورقی برده و “فروذ” را در متن گذاشته، اما در صفحه ۱۴۳، سطر ۴ “فروز” را در متن گذاشته است. در نسخه گاهی هامون آمده و گاهی هامان و در متن هم گاهی هومان آمده و گاهی هامان. در صفحه ۲۰۱ سطر ۵ و ۶: “به بالای پشته درآمد یک خیمهی پهلوانان را از هجیر می پرسید و مدعای سهراب دانستن خیمه رستم بود.” دو رسم الخط متفاوت در دو سطر پشت سر هم توجیه درستی ندارد. گاهی در متن طهماس ضبط شده و گاهی طهماسب؛ در پاورقی شماره ۱ صفحه ۲۵۶ زیر این نام نوشته: “در چند صفحه آغازین به صورت طهماس و پس از آن به صورت طهماسب ضبط شده است. در نتیجه هر جا به همان شکل مذکور در نسخه نقل شد.” این سخن درست نیست و باید متن یک دست شود و در همه جای متن همان صورت صحیح “طهماسب” ضبط شود. در صفحه ۲۷۰، سطر ۴ آمده: “دختر پادشاه ریگم” و در صفحه ۲۷۱، سطر ۶ آمده است: “دختر پادشاه ریگ به دست افتاده.” باید متن یک دست شود که ریگ صحیح است یا ریگ؟ کتاب فهرست نام “مکان‌ها” هم ندارد.

### پیشنهادهایی برای تصحیح متن

#### پیشنهادهایی برای تصحیح متن طومار سیاهپوش

صفحه ۱۷۰، سطر ۲: “روی بلون کرد.” روی به بلون کرد صحیح است. در اصل بیلون بوده که حرف “ب” نخست از قلم کاتب افتاده است.

صفحه ۲۴۳، سطر ۲۱: “به راه دست چپ متوجه شدند.” راه دست راست صحیح است. در صفحه قبل اشاره می‌کند که: “راه دست راست دو منزل نزدیک‌تر است و آبادی بسیار و بی‌شمار دارد و راه دست چپ بیابان است و اما ما را از راه دست چپ باید رفت جهت این‌که در راه دست راست قلعه زرین زرد واقع است و در آن جا ژند جادو منزل گرفته است.” سپس، سام از راه دست راست می‌رود و ژند جادو را می‌کشد.

صفحه ۲۵۵، سطر ۱۲: “و سام را از قضا بی‌خبر سام نریمان را از بی‌هوش دارو بی‌هوش کردند.” باید “سام را” از ابتدای جمله حذف شود.

صفحه ۳۷۳، سطر ۷: “به می‌کشیدند مشغول شدند.” می‌کشیدن صحیح است.

صفحه ۳۸۱، سطر ۱۴: “رودابه دو کنیز را فرستاده به باغ که گل سرخ بیاوردند.” قطعاً غلط است. در پاورقی نوشته: بیاوند “بیابند” هم می‌توان خواند. “بیاورد می‌تواند صحیح‌تر باشد و حرف “د” زاید است.

صفحه ۳۸۷، سطر ۶: “و اگر سر نوذرشاه از راه دانش برگردیده است و هنوز آهنش چنان ژنگ نگرفته است که نتواند درخشنده گردد. من از توفیق ایزدی او را به جا آورم.” با توجه به فحوای کلام، به جای نقطه، باید ویرگول گذاشته شود.

صفحه ۳۹۸، سطر ۲۰: “و غیر از او کسی چنین تیر بر کمان نمی‌توان.” در پاورقی نوشته: “وجه درست: نمی‌تواند.” باید “نمی‌تواند” که وجه درست است به متن آورده شود. در صفحه ۴۰۵ نیز آمده: “از روی قهر پیام به افراسیاب فرستاد که ای نژاد...” در پاورقی نوشته: “کلمه‌ای نظیر ‘بد’ پیش از آن افتاده است.” شاید بهتر بود همین واژه بد را در درون قلاب می‌نهاد و به متن می‌برد.

صفحه ۴۰۸، سطر ۱۴: “و به آن عمود توران بکنم و...” در پاورقی نوشته: “ظاهراً پس از آن (واژه عمود) واژه‌ای نظیر ‘نبرد’ افتاده است.” اما چنین نیست. “بکنم” صحیح است و واژه‌ای جا نیفتاده است.

صفحه ۴۱۰، سطر ۱۴: “جوان با رای [و] فرهنگ در کوه البرز هست که او را کیقباد یل خوانند و هم شجاعت دارد و هم نجابت او شایسته پادشاه ایران است.” “پادشاهی” صحیح است.

صفحه ۴۳۰، سطر ۲۰: ”زال در رو ساخت (؟) بر او پاشید و گوشت و پوست او فروریخت.“ ”دارو“ صحیح است.

صفحه ۴۴۴، سطر ۱: ”سرداران کسی او را برنتوانست برداشت.“ در پاورقی نوشته: صورت دقیق تر ”توانست“ بدون ”بر“ است. بهتر است صورت دقیق تر در متن بیاید و متن به پاورقی منتقل شود.

صفحه ۴۶۳، سطر ۱: ”کاووس برآشفت و فرمود که پدر زال را پیشواز نکنید.“ پسر زال صحیح است و منظور رستم است؛ وانگهی پدر زال در زمان کاووس در حیات نبود و در سطر سوم نیز می‌گوید: ”کاووس چون از سر خشم پور زال نگاه کرد.“

صفحه ۴۷۳، سطر ۲۱: ”سوی صدمن برداشت بر دوش انداخت برگردید. رستم عجب نازنین دختر دید.“ در پاورقی ”برکرد“ آمده و همان صحیح است. برگردن به معنای روی خود را به سمتی چرخاندن و نگاه کردن است. نقطه نیز در آن جا زاید است. در صفحه ۴۸۰ سطر ۲۰ نیز: ”نمی‌دانم که مطلب چیست که از ما برگردیده به پیش افراسیاب رفته...“ در اصل نسخه ”برکردید“ آمده و همان صحیح است. برگردید یعنی روی گرداندید. همچنین، در صفحه ۶۱۱، سطر ۱۷: ”مناجات به درگاه الهی کرد و بعد از آن برگردید به لشکرگاه آمد.“ در اصل نسخه ”برکرد“ آمده و همان صحیح است. برگرد یعنی روی گرداند و برگشت. و دوباره در صفحه ۸۳۹، سطر ۲۰: ”زال و رستم از گشتاسب برگردند رو به جانب امرا کردند.“ در پاورقی نوشته: ”شاید کلمه‌ای مانند ”سر“ پیش از آن افتاده است.“ اما همین برگردند صحیح است، یعنی روی از جانب گشتاسب گرداندند و به سمت امرا کردند.

صفحه ۴۷۸، در سطرهای ۹ تا ۱۴، گودرز دو بار به میدان می‌رود. با توجه به اینکه در مورد دوم نوشته است: ”جهانگیر او (گودرز) را از اسب بینداخت و او را نبسته گفت ترا به این محاسن سفید بخشیدم،“ لذا مورد نخست (سطر ۱۰) باید گیو باشد. به این صورت: ”از سپاه ایران [گیو] گودرز به میدان رفت جهانگیر به طعن نیزه از مرکب انداخت دست بسته... به پیش افراسیاب فرستاد.“ طبیعتاً نمی‌شود که جهانبخش دوبار گودرز را اسیر کرده باشد.

صفحه ۴۷۸، سطر ۱۴: ”که البته جهانگیر از اولاد سام است که رحم پیر گودرز آمد.“ در پاورقی نوشته: ”اصل: پر.“ درست است که در نسخه اصلی بسیار جا به جای ”پیر“، ”پر“ کتابت شده است، اما اینجا ”بر“ صحیح است.

صفحة ۴۸۳، سطر ۱۸: ”و جهانگیر منجمله (؟) رفت کوتوال هم کشت . . .“  
”من جمله“ صحیح است.

صفحة ۴۹۰، سطر ۱۷: ”اَوّل سیاوخش بوسید اثری از وی ندید چون سودابه را ببوید بوی عنبر و مشک . . .“ و در پاورقی نوشته‌اند ”می‌تواند ”بوید“ هم باشد.“ قطعاً بوید درست است و بوسید در این جا معنی ندارد. در شاهنامه فردوسی آمده است:

بدان بازجستن همی چاره جست	ببوید دست سیاوش نخست
بر و بازوی و سرو بالای اوی	سراسر ببوید هر جای اوی
ز سوداوه بوی می و مشک ناب	همی یافت کاوس و، بوی گلاب
نبود از سیاوش بر آن گونه بوی	نشان پسودن نبود اندروی <sup>۱۷</sup>

صفحة ۴۹۷، سطر ۴: ”حالا که می‌روی به پیش کاووس که این حال گذشته مرا عرض کنی چنان که شاه آشفته نشود.“ با توجه به جمله بعد که: ”رستم گفت هیچ‌کسی این کار را نمی‌تواند کرد اگر رخصت باشد من می‌روم،“ باید جمله نخست را به صورت سؤالی و به این شکل اصلاح کرد: ”حالا که می‌رود به پیش کاووس که این حال گذشته مرا عرض کند چنان که شاه آشفته نشود؟“

صفحة ۴۹۸، سطر ۱۲: ”اگر سیاوخش جنگ نکند فرمان من نبرد سپاه را به توس سپارد خود برگزیده بیاید.“ برگردد صحیح است. شاید در اصل ”برگردیده“ باشد.

صفحة ۴۹۸، سطر آخر و صفحه ۴۹۹، سطر ۱: ”اگر من این صد کس را که خویشان افراسیاب است به پیش پدر فرستم همه را بی‌گناه بکشت من شرمنده درگاه شوم.“ بکشد صحیح است.

صفحة ۵۱۰، سطر ۴: ”همه بیرون شهر را سر به سر گل و لاله دید بعد از آن بیرون شهر رفته پیران چه قدر نگاه کرد . . .“ در پاورقی نوشته: ”درون“ صحیح است. درون صحیح است و باید به درون متن می‌رفت.

صفحة ۵۱۶، سطر ۱۰: ”اگر سرم می‌رود که من و سر از فرمان او نخواهم پیچید.“ حرف ”و“ زاید است و باید حذف شود.

صفحة ۵۱۸، سطر ۹: ”فرنگیز . . . موی به پسر خود برکند.“ حرف ”به“ زاید است و

<sup>۱۷</sup> فردوسی، شاهنامه، جلد ۲، ۲۲۶-۲۲۷.

پسر تصحیف بسر (به‌سر) است که کاتب نیز به اشتباه سپر کتابت کرده است. پس صورت صحیح جمله: “موی به‌سر خود بر کند.”

صفحه ۵۱۸، سطر ۲۰: “تمام ایران برای کین کمر خواهد بسته بسیار آشوب به توران می‌اندازند.” در اصل نسخه “مینداز” آمده که صحیح است. پیلسم خطاب به افراسیاب می‌گوید که سیاوش را مکش، ایرانیان به کین او کمر می‌بندند، پس “بسیار آشوب به توران مینداز.”

صفحه ۵۲۸، سطر ۱۸: “گفت مرا تا مردی شما پدید نبود و اگر نه پادشاه سیاوخش را به قتل نکردیم.” نامردی صحیح است.

صفحه ۵۴۳، سطر ۱۳: “که میدادا جوانان مست شدند گودرز [او] را الم برسد.” حرف “و” که در داخل قلاب آمده زاید است. ممکن است مصحح قصد داشته آن را پیش از “گودرز” بیاورد و به اشتباه پس از آن آورده است.

صفحه ۵۵۹، سطر ۵: “مقدمه شب رستم فرمود خیمه [او] سراپرده از کوه به دست آوردند.” در پاورقی نوشته: “شاید: دشت” قطعاً دشت صحیح است و لشکر ایران که به کوه پناه برده بودند، با آمدن رستم پایین می‌آیند و خیمه‌های خود را در دشت برپا می‌کنند.

صفحه ۵۶۳، سطر ۱۶ و ۱۷: “القضه پیلتن را سوار شد.” حرف “را” اضافه است و معنای جمله را مغشوش می‌کند.

صفحه ۵۶۶، سطر ۳: “و او نیز خلعت به جنگیش نام دلوار داد.” چنگش صحیح است و او یکی از پهلوانان تورانی است که در نبرد هماون حضور داشت.<sup>۱۸</sup> در اصل نسخه نیز جنکش آمده که در پاورقی شماره ۷ همان صفحه به آن اشاره شده است.

صفحه ۵۶۷، سطر ۸: “بیجن و کیانوش برخاستند برا (؟) در آمدند.” به‌راه صحیح است که در نسخه براه ضبط شده و حرف آخر آن از قلم افتاده است.

صفحه ۵۸۸، سطر ۱۲: “کشنده دیو سفید و کننده سر اژدهای هفت‌سر از جنگ سالار و رباینده... ” در پاورقی نوشته: “شاید: و ارژنگ/ار جنگ سالار.” قطعاً همین صحیح است. به قیاس صفحه ۷۹۵ سطر ۱۶: “تهمتن گفت شکافنده جگر گاه دیو

<sup>۱۸</sup> منصور رستگار فسائی، فرهنگ نام‌های شاهنامه (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، بی‌تا)، جلد ۱، ۳۲۳.

سفیدم و کشندهٔ ارجنگ سالارم. “نکتهٔ دیگر اینکه در این مورد نیز به قیاس جاهای دیگر از جمله صفحهٔ ۸۰۴، سطر ۱۲ که می‌گوید: “گفت که سخره‌دیو پسر ارژنگ سالار که رستم او را به قتل رسانید،” بهتر است این اسم همه‌جا “ارژنگ” ضبط شود.

صفحهٔ ۵۹۹، سطر ۲۱: “چون فرامرز به هوش آمد و سر به جای بلند نهاد و سر به شیب گذاشت و آن قدر آب از دهن فرامرز آمد...” پا صحیح است.

صفحهٔ ۶۴۹، سطر ۲: “رستم گفت ای فرامرز برو سپاه بردار بر عقب من بیا که البته او نیست مبادا افراسیاب کمین کرده باشد.” او [تنها] نیست صحیح است.

صفحهٔ ۶۵۰، سطر ۶: “هر دو از مرکب پیاده شدند رو نشیب گذاشتند.” رو [به] نشیب صحیح است.

صفحهٔ ۶۵۴، سطر ۱: “برزو را در میان گرفته افراسیاب را از جنگ برزو خلاص کرده به در بردند.” در پاورقی نوشته: “می‌تواند “جنگ” هم باشد.” قطعاً جنگ است. در صفحهٔ ۷۰۰ سطر ۶ نیز آمده: “دیروز ترا از جنگ من خلاص کردند.” در پاورقی این صفحه نیز نوشته: “می‌توان ‘جنگ’ هم خواند.”

صفحهٔ ۶۶۴، سطر ۱۷: “زرعیل های مردم ده شد.. جمله نامفهوم است؛ باید افتادگی داشته باشد.

صفحهٔ ۶۷۴، سطر ۳: “گرسیوز گفت اگر این بیست هزار کس به یک‌بار به میدان برزو رویم در دست او کشته شویم پس به یک‌بار از دور جهان پهلوان در آمدند.” جمله تناقض دارد. ظاهراً باید “به‌نوبت” باشد.

صفحهٔ ۶۹۶، سطر ۱۳: “سنگ برداشته به جانب مرزبان انداخت بر سر مرکب مرزبان آمد که مغزش بر خاک ریخت. مرزبان به اسبش درهم غلتید یک‌دست به‌در رفت تیمور دید که تخار از دنبال او بر نمی‌گردد. تیر در کمان پیوست خواست که بر تخار زند باز به خاطر رسید که فردا به صلح‌خواهی کرد و خویش است. دست را نتوانست نگاه داشتن بر سینهٔ اسبش زد که از کفل اسب به‌در رفت و رفتن ایشان و رسیدن برزوی دلاور یکی بود. تخار پیاده احوال پرسید شرح نمود.” در نسخه “مرزبان” آمده که مصحح به حاشیه برده. در صحنهٔ نخست اسب مرزبان کشته می‌شود نه خود او. درهم غلتیدن او با اسب دلیل بر کشته‌شدنش نیست و باید در متن همان مرزبان بماند.

صفحه ۷۰۸، سطر ۱۹: “تیمور نیز تیغ را کشید رو به جهانبخش نهاد. هردو تیغ را زد (؟) کردند.” رد کردند صحیح است.

صفحه ۷۱۴، سطر ۵: “و کلمه از افراسیاب بشنو.” در پاورقی نوشته: “شاید: چند کلمه.” کلمه‌ای صحیح است که به صورت کلمه کتابت شده و حرف “ی” کوچک آن از قلم افتاده است. مانند “خانه‌ای” در صفحه ۷۱۸ که در اصل نسخه “خانه” ضبط شده و باز مانند “بیشه‌ای” در صفحه ۷۱۹ که در اصل نسخه “بیشه” کتابت شده است. بهتر است مصحح این مورد را نیز به قیاس موارد دیگر اصلاح کند.

صفحه ۷۳۷، سطر ۲۱: “دست نیزه‌های خطی کرده ...” دست [به] صحیح است. صفحه ۷۳۹، سطر ۱۹: “تخته سنگ و جنگ برداشت.” صحیح: “تخته‌سنگ به جنگ برداشت.”

صفحه ۷۴۱، سطر ۱۰: “چنان بر سرش زد که مغز، دهنش بیرون ریخت.” مغز [از] دهنش بیرون ریخت صحیح است.

صفحه ۷۵۸، سطر ۴: “کوهکش تیغ بر آن شش هزار کس زدند.” [شکر] کوهکش ... صحیح است.

صفحه ۸۱۶، سطر ۱۲: “از برگشتگی بخت ترکان، از چند قدم راه، میلاد تیر بر سینه او زد.” در پاورقی نوشته: “جمله آشفته و ناقص می‌نماید.” اما آشفته‌گی در جمله دیده نمی‌شود و صحیح است. فقط در متن ویرگول نبود که نگارنده در اینجا اضافه کرد.

صفحه ۸۲۲، سطر ۱۶: “میان من و او شمشیر یکپرو (؟) کند.” یکپرو/ یک‌رویه صحیح است.

صفحه ۸۳۵، سطر ۴: “قضا را مرد اهل سلیم به وی رسید.” در پاورقی نوشته: “کذا.” همان سلم پسر فریدون است که در طومار کنونی سلیم ضبط شده است. اهل سلیم است یعنی از نژاد سلیم/ سلم است. در شاهنامه نیز در مورد این شخص آمده است:

هم از گوهر سلم دارد نژاد      پدر بر پدر نام دارد به یاد  
به نزدیک اوی است شمشیر سلم      که بودی همه‌ساله در زیر سلم<sup>۱۹</sup>

<sup>۱۹</sup> فردوسی، شاهنامه، جلد ۵، ۲۷.



صفحة ۸۴۷، سطر ۱۶: "به خدا قسم که این کار قبول نکنم تا سر وی را از تن جدا کنم تا او سر مرا از تن جدا کرده به پیش گشتاسب برد." یا صحیح است. می توان مورد نخست را نیز "یا" خواند.

صفحة ۸۶۵، سطر ۱۳: "القصة تا عصر تنگ شد چندان کس از سپاه بهمن کشته شد ... عرصه صحیح است.

صفحة ۸۶۶، سطر ۱: "در آخر دلآوری از جانب سرانندیب از نسل فرامرز پیدا شود و او انتقام اولاد خود را از وی بکشد." اجداد صحیح است.

صفحة ۸۶۷، سطر ۱۸: "در یک لحظه سه کس را مثل چهار (؟) قلم کردند." خیار صحیح است.

#### پیشنهادهایی برای تصحیح متن طومار هفت لشکر

صفحة ۳۰، سطر ۱۶: "برخیز که کاوه آهنگر با فرزندان خود به جستجوی تو به در غار ایستادند و سرگردانند و جمعی از ایرانیان در پایین کوه ایستاده اند." ایستاده اند صحیح است.

صفحة ۶۸، سطر ۱۰: "چون آفتاب از دریچه خاور علم کشید ... در نسخه "برار ... آمده و همان صحیح است. این واژه در اصل "برابر" بوده که حرف چهارم آن افتاده است.

صفحة ۷۳، سطر نخست: "پیره زنی را دید که خواب غفلت او را روده بود." در پاورقی نوشته اند: "این کلمه ابتدا 'چوبک' بوده است. بعداً آن را خط زده اند و 'پیره' را در بالای آن نوشته اند." همان "چوبک زن" صحیح است که در طومار تقالی شاهنامه، تصحیح سجّاد آیدنلو، نیز آمده است: "بر بام قصر آمد دید زنی مست لایعقل نشسته اما چوبک در دست داشته و خواب او را برده بود ... پاسبان را بکشت آن گه چوبک را خود برداشت و نواخت."<sup>۲۰</sup>

صفحة ۸۰، سطر ۲: "بزودی به این جا مراجعت نمایی که مشتاق دیدار تو از حد گذشت (کذا)." اشتیاق صحیح است.

صفحة ۹۸، سطر ۱۱: "حال برخیز، از همین راه به جده برو." در پاورقی نوشته: "جاده (؟)" همان جاده صحیح است. در متن حاضر و همچنین طومار تقالی

<sup>۲۰</sup> طومار تقالی شاهنامه، ۲۸۲ و ۲۵۳.

شاهنامه،<sup>۲۱</sup> سخن از مکانی با نام “جده” نیست و در چند سطر پایین تر هم مشخص می‌شود: “رو به راه نهاد تا به جایی که سایه خود را در زمین ندید، همان جا را به نوک خنجر بشکافت.”

صفحه ۱۲۲، سطر ۷: “بر طبع عادی گران آمد و تخت شدادی برکشید.” در پاورقی نوشته: “ظاهراً: لخت: نیزه، عمود.” همان “لخت” صحیح است؛ به قیاس صفحه ۱۲۵ سطر ۹: “او اهرمن لخته شدادی را بر جانب سام انداخت” و در اینجا نیز “لخت” صحیح است که مصححان در پاورقی به آن اشاره کرده‌اند.

صفحه ۱۳۹، سطر نخست: “هزار [او] دویست من غل و بترک بر یال و کوپال او گذاشتند.” حرف “و” باید پس از “ترک” بیاید و عبارت صحیح چنین است: “هزار و دویست من غل به ترک و بر یال و کوپال او گذاشتند.” این صورت در صفحه ۱۴۰، سطر ۸ و ۹ نیز تأیید می‌شود: “سه هزار من غل بر ترک و تارک و یال و کوپال او نهادند”

صفحه ۱۹۸، سطر ۵: “با چرخ [او] یوز [او] باز متوجه شکار شدند.” در پاورقی نوشته: “چرخ (؟).” واضح است که چرخ صحیح است.

صفحه ۲۰۸، سطر ۱۶: “طوس نوزر به میدان در آمد.” نوذر صحیح است و در باقی موارد نیز باید به همین صورت بیاید.

صفحه ۲۲۳، سطر دوم: “پس آن را به دخمه‌ای نهادند و جنگ مغلوبه گردید.” در نسخه “کردند” آمده و صحیح است.

صفحه ۲۳۱، سطر ۱۱ و ۱۲: “بدین رشته که در دست داری، چند می‌خروشی که مثال تار عنکبوت در نظر گردون می‌نماید.” در پاورقی نوشته: “ظاهراً: گردان.” قطعاً گردان است. هم به قیاس موارد دیگری که به همین شکل در متن آمده، و هم به لحاظ معنایی.

صفحه ۲۴۳، سطر ۱۰: “برخیاس گفت چه کسی؟” در پاورقی نوشته: “در جمله پیشین این اسم را “برخیاسین” ضبط کرده است.” جمله پیشین چنین است: “همراه برخیاسین ابن اکوان سر راه به رستم گرفته ...” به نظر می‌رسد که “برخیاسین” در اصل برخیاسبن (برخیاس بن) بوده و کاتب یک “بن” دیگر بر آن افزوده است.

<sup>۲۱</sup> طومار نقالی شاهنامه، ۲۹۳.

صفحة ۲۵۸، سطر ۱۷: «آتش به عمرت بیفته، چرا زودتر نگفتی؟» بهتر است در متن «بیفتد» ضبط شود. این طرز به کار بردن افعال در طومار حاضر به ندرت دیده می شود.

صفحة ۲۹۰، سطر آخر: «آب و آتش صورتی از دروش و یاقوت بار.» در پاورقی نوشته: «یاقوت وار (؟)». همان یاقوت بار صحیح است که صفت شمشیر است. یاقوت استعاره از خون است.

صفحة ۲۹۴، سطر ۹: «بیژن نامدار نعره زد که ای روسیاه نمک به حرام! ترا چه حد آنکه نام رستم یا برزو را بر زبان رانی؟ تو تاب نبرد ایشان داری که در برابر سیاه رنگ لاف می زنی؟ ایشان پندارند که از دست تو کاری برمی آید، رستم اگر ترا رعایت نکردی [و] در بارگاه سیاه رنگ نبودی، همیندم تو را معلوم می کردم.» به نظر می رسد که افتادگی دارد و معنای متن مفهوم نیست. در طومار نقالی شاهنامه آمده: <sup>۲۲</sup> «بیجن بانگ بر یک دست زد گفت ای نمک به حرام تو تاب جنگ رستم و یا برزو داری که چنین لاف می زنی و پندارند که از دست رستم کاری نمی آید. همان رستم است که در پیش شاه کیخسرو ترا بر زمین زد که نزدیک بود که استخوان های تو توتیا گردد و حالا چنین حرف می زنی؟ یک دست گفت اگر بارگاه سیاه رنگ نبود ترا معلوم می کردم اما رسولید برو حالا احوال فردا معلوم می شود.»

صفحة ۲۹۸، سطر ۱۶: «سخت بیدادی در سپاه بابل می کنند.» در پاورقی نوشته: «ظاهراً: زابل.» قطعاً زابل است و سخنی از بابل در داستان نیست. در صفحه بعد، سطر پنجم نیز سپاه زابل آمده: «سام را گرفتند و در میان سپاه زابل گرفتند.»

صفحة ۳۴۴، ۲۰: «که هر کس از سپاه ایران برود، زنده [بر] می گردد و هر کس از سپاه ما می رود، او را شقه می کند.» «بر» که در داخل قلاب آمده زائد است و «می گردد» تصحیف «می گیرد» است. از سپاهیان ایران کسی بر نمی گردد و کوهکش آنها را می گیرد و دست بسته به لشکر خود می برد.

صفحة ۳۶۰، سطر ۱۱: «از قضا بانوگشسب یکدست را به عقب دوانید که پایش بر سنگی خورد و بر رو افتاد. یکدست بر روی سینۀ او نشست و دست و گردن او را محکم بست.» جابه جا شده اند و صورت صحیح: «یکدست بانوگشسب را...»

صفحة ۳۷۷، سطر ۱۶: «سنگ را بردار زینۀ چند پیدا شود.» «زینۀ ای» صحیح است.

<sup>۲۲</sup> طومار نقالی شاهنامه، ۶۷۸.

صفحه ۴۱۸، سطر ۹: “جهانبخش نظر کرد ویرانه چند بدید.” “ویرانه‌ای” صحیح است. صفحه ۴۴۲، سرنویس: “رزم رستم یکدست با پلنگینه جوشن.” “پلنگینه جوشن صحیح است.

صفحه ۴۵۹، سطر ۲۰: “مبارز دهم برته بن گودرز بود که با کهرم ویسه رزم نموده...” چرا کهرم؟ صورت صحیح این نام کهرم (به ضم نخست و فتح سوم) است.<sup>۲۲</sup> این یگانه موردی است که در طومار حاضر نام شخصیتی اعراب گذاری شده است. مصححان مشخص نکرده‌اند که کار کاتب بوده است یا نه.

صفحه ۴۸۵، سطر ۱۴: “بهمن کسی را بر سر شهریار مصر فرستاد که از میدان برگرد...” صورت صحیح: “بر پسر شهریار مصر...” مخاطب بهمن پسر شهریار مصر است که در این نبرد کشته می‌شود، نه خود شهریار مصر.

صفحه ۵۲۷، سطر ۱۰: “بهمن چون فلامرز را دید، عمودی بر قبه سپر او زد. خم [به] دو بازوی بهمن نیامد.” در پاورقی نوشته “ظاهراً: فرامرز” صحیح است. قطعاً فرامرز صحیح است. همچنین، در صفحه ۵۲۸، سطر نخست: “دوهزار کس از سپاه بهمن مانده بود. فلامرز ایشان را مرخص کرده...” در پاورقی نوشته: “ظاهراً: فرامرز.” در اینجا نیز واضح است که فرامرز است.

#### پیشنهادهایی برای تصحیح متن طومار نایگلی

صفحه ۵۲، سطر ۷: “همان مرد نورانی را دید که فرزندان را در بغل گرفته...” فرزند آن صحیح است. در این طومار در بسیار جاها به جای ضمیر “او” ضمیر “آن” به کار رفته است. از جمله در صفحه ۵۹، سطر ۱۸: “فرزند خود را بدان سپرد و آن را به خدای تعالی بازداشت؛” صفحه ۶۰، سطر ۱۱: “گرشاسب متحیر گشته و دست آن را بوسید؛” صفحه ۷۶، سطر ۴: “خاقان آن را در بغل کشید و جبین سام را بوسه داد؛” صفحه ۷۸، سطر نخست: “آن را هر چند گاهی درد دل پدید آید؛” صفحه ۷۹، سطر آخر: “القصه [سام] به بارگاه آمد و شاه آن را در بر گرفت.” بهتر است به این مسئله در مقدمه کتاب اشاره شود و در کل متن همان ضمیر “او” ضبط شود.

صفحه ۵۶، سطر آخر: “هر کار به کنار زنده [اژدها] می‌آید، او را به دم در می‌کشد،” هر کس صحیح است.

<sup>۲۲</sup> بنگرید به منصور رستگار فسائی، فرهنگ نام‌های شاهنامه جلد ۲، ۸۰۳.

صفحة ۵۸، سطر ۱۸: "او را [به سوی خود می کشیدند. گرشاسب هر چند] چند لنگر انداخت ...". چند زائد است.

صفحة ۶۱، سطر ۱۳: "به [جادوستان] روم و دمار از روزگار بهرام برآورم." واژه داخل قلاب زائد است و در اصل "به روم = بروم" بوده است: "بروم و دمار از روزگار بهرام برآورم." در صفحه ۵۱ هم مصحح در مورد واژه "ببوسید" اشاره کرده است که در اصل "به بوسید" بوده است و "بروم" نیز در اینجا همان حال را دارد.

صفحة ۶۶، سطر ۵: "تو حال پادشاه پادشاه خاورزمین باشی." پادشاه دوم زائد است.

صفحة ۶۷، سطر آخر: "از راه دست راست می رویم." راه دست "چپ" صحیح است. کاروانیان اصرار دارند که از راه دست راست که قلعه زرین نقاب در مسیر آن است نروند، ولی سام آنها را از همان مسیر سمت راست می برد.

صفحة ۷۲، سطر ۲: "ای جوانمرد! من تو هر دو برادر و خواهر می باشیم." من [و] تو صحیح است.

صفحة ۷۲، سطر ۱۶: "شنیده‌ام که از زنده‌جادو رمه بسیار و شتران بی شمار در این حوالی قلعه بسیار است." بسیار زائد است.

صفحة ۷۴، سطر ۴: "هر که را بر کمر می زد تا سر صندوق می پرید." می برید صحیح است.

صفحة ۷۵، سطر ۹: "زنده‌جادو کشته را و طلسم جمشید را شکسته و ... را کشته صحیح است.

صفحة ۷۵، سطر ۱۳: "این جوان از کجاست که سروری بدین راستی برنخاست." سروری صحیح است.

صفحة ۷۶، سطر ۱۲: "اما راویان چنین روایت می کنند." می کنند صحیح است.

صفحة ۷۶، سطر ۱۶: "اگر گویم [او، عین] خورشید فلک چهارم بود هنوز من از هزار صفت او یکی را نگفته‌ام." مطالب داخل قلاب زائدند و فقط استعاره را تبدیل به تشبیه کرده‌اند که لزومی ندارد.

صفحه ۷۸، سطر ۸: “تحفه چند که لایق پادشاهان بود برداشت.” تحفه‌ای چند صحیح است. در صفحه ۳۰۳، سطر ۲۱: “تحفه چند که لایق پیران بود...” در اینجا هم “تحفه‌ای” صحیح است. همچنین، در صفحه ۹۹، سطر ۱۴: “و می می کشیدند که ناگاه پیاده گردآلود قدم در بارگاه گذاشت.” در اینجا هم پیاده‌ای صحیح است. همچنین، در صفحه ۱۰۴، سطر ۲: “القصة خاقان نامه دیگر نوشت به لشکر ایران،” نامه‌ای صحیح است. همچنین، در صفحه ۳۳۴، سطر ۷: “و عشوه چند در کار بیژن کرد.” عشوه‌ای صحیح است.

صفحه ۷۸، سطر ۱۰: “گفت: ای ملکه! پی‌رخصت، آن را نیاوردم.” بی‌رخصت صحیح است.

صفحه ۸۰، سطر ۱۳: “دیگر باره سام نامدار محبت بی‌شمار کرد.” [به] سام صحیح است و فاعل جمله خاقان چین است.

صفحه ۸۱، سطر ۵: “حلقه آن را گرفته، بیفشرد تا جان بداد.” حلق صحیح است.

صفحه ۸۱، سطر ۵: “بعد از آن چو یک پاسبان را بنواخت.” چوبک صحیح است. وجود “پاسبان چوبک‌زن” در این قسمت از داستان قطعی است و سام او را می‌کشد و چوبک را خودش به نوا در می‌آورد، اما در طومار هفت‌لشکر نیز واژه چوبک دچار تصحیف و تغییر شده است. این تصحیف در سطر نخست صفحه ۷۳ طومار هفت‌لشکر هم آمده است که پیش‌تر به آن اشاره شد.

صفحه ۸۱، بیت نخست: “یار مهربانم در کجای است/ دل آرام، مونس جانم کجایم است،” کجای صحیح است.

صفحه ۸۲، سطر ۸: “القصة سام نریمان سه شبانه و روز در قصر پریدخت بماند.” همچنین، در صفحه ۱۰۹، سطر ۲: “سه شبانه و روز عوج را نگه داشتند.” حرف واو زائد است. مصحح در صفحه ۱۰۴، سطر ۸ موردی مانند همین را اصلاح کرده و در متن “سه شبانه‌روز” ضبط کرده و “سه شبانه و روز” را به حاشیه برده است. این هم نمونه‌ای از یک‌دست نبودن متن است.

عنوان صفحه ۸۵: “و کشته گرفتن و گرفتار شدن او،” کشتی گرفتن صحیح است.

صفحه ۸۵، سطر آخر: “از دامنه دشت گردی برخاست.” این جمله در ابتدای صفحه ۸۶ هم تکرار شده است و یکی از آنها باید حذف بشود.

صفحة ۸۲، سطر ۱۴: "شاه را برادرزاده‌ای بود که آن را 'سهیل جهان سوز' نام بود،" اما در صفحه ۸۶، سطر ۲۲ و صفحه ۸۷، سطر نخست، سهیل جهان سوز خواهرزاده خاقان چین معرفی شده است. در *سام‌نامه* سخنی از پیوند خویشی سهیل جهان سوز با خاقان چین نیامده، اما در *طومار هفت‌لشکر* آمده است:<sup>۲۴</sup> "خاقان را برادرزاده‌ای بود که او را سهیل جهان سوز نام بود." در *طومار سیاهپوش* هم آمده است:<sup>۲۵</sup> "و شاه چین را برادرزاده داشت نام او سهیل زاده جهان سوز بود." با توجه به شباهت فراوان روایت نایگلی با *طومار هفت‌لشکر* و همچنین، با توجه به ضبط مشترک آن با *طومار سیاهپوش*، به نظر می‌رسد باید در دو مورد دیگر هم "خواهرزاده" را به "برادرزاده" اصلاح کرد و ضبط متن را به حاشیه برد.

صفحة ۸۷، سطر ۱۰: "از میان گرد، پس پرگار علم، از میان گرد، بیرون آمد که نشانه [هزاران] کس نمودار شد." باید چنین تصحیح شود: "از میان گرد بیست پرگار علم بیرون آمد که نشانه [بیست‌هزار کس بود]." با توجه به عبارت "بیرون آمد"، دیگر نیازی به "نمودار شد" نیست و یکی از آنها باید حذف بشود. همچنین، دو بار "از میان گرد" آمده است.

صفحة ۸۸، سطر ۹: "پور و قلواد و قلووش با سام نریمان قدم در بارگاه گذاشتند." شهپور صحیح است.

صفحة ۹۰، سطر ۱۶: "سام گفت: ای نازنین! چرا کسی را چه یارای او باش که من در حیات باشم، تواند تو را بیازارد." چرا زائد است و "آن باشد" صحیح است. اشاره به کاربرد ضمیر "او" به جای "آن" در *طومار* حاضر باید در مقدمه بیاید.

صفحة ۹۰، سطر ۱۷: "پریدخت گفت: ای شهریار و ای یار مهربان . . ." [به] پریدخت گفت صحیح است. گوینده سام است.

صفحة ۹۱، سطر آخر: "خود با وزیر دیوان شیطان به می کشیدن مشغول شدند." [در] ایوان شیطان صحیح است.

صفحة ۱۰۰، سطر ۱۶: "آن مرد را گریبان گرفته و او را بر سر دست بلند گردانیم. مرد بیچاره پنداشت که آن دیو را نهنگال است و گفت ای نهنگال! زنه‌ار که مرا بر زمین وزن." بلند کرد یا "بلند گردانید" صحیح است.

<sup>۲۴</sup> *طومار هفت‌لشکر*، ۷۳.

<sup>۲۵</sup> *طومار سیاهپوش*، ۲۵۵.



صفحه ۱۰۶، سطر ۲۲: «مرد مرکب را به چهار پاره نمود.» مرد [و] مرکب صحیح است.  
صفحه ۱۱۰، سطر ۲: «سائقه و کمینگه برآراست.» در پاورقی نوشته: «اصل: ساعقه. محتملاً تصحیف اصطلاح ساقه باشد.» قطعاً همان ساقه است که کاتب اشتباه نوشته است؛ به قیاس صفحه ۲۰۴، سطر آخر: «در برابر میمنه و میسره و قلب و جناح، سائقه و کمینگه بیاراستند.» در این مورد هم باید در متن ساقه ضبط شود. در صفحه ۳۱۴، سطر ۲۱ هم «سائقه» آمده است. در صفحه ۲۹۴، سطر ۱۹ «ساعقه» ضبط شده است. این هم از نمونه‌های یک‌دست نبودن متن است.

صفحه ۱۱۲، سطر نخست: «خروش کشیدند و چندان طبل به نوازش درآوردند و صلوات خلیل‌ها برکشیدند که آشوب بر فلک رسانیدند.» خلیلی‌ها صحیح است. «خلیلی» به معنای نعره مردان در میدان جنگ و هنگام شورش است؛ از جمله در *لغتنامه دهخدا*، ذیل مدخل «خلیل».

صفحه ۱۱۴، سطر ۱۰: «سرپنجه یل را بیازید.» سرپنجه یلی صحیح است.

صفحه ۱۱۷، سطر نخست: «و آهنگ سر کرد و چهار انگشت بر فرق شَداد چاک کرد.» در پاورقی نوشته: «در اصل: چای.» در اصل «جای» بوده و همان صحیح است؛ سام تیغ مصری را چهار انگشت بر فرق سر شَداد جای می‌کند.

صفحه ۱۱۸، سطر ۲: «بر در غار رسیدند و اژدهای بر در غار خفته.» اژدهایی صحیح است.

صفحه ۱۱۸، سطر ۵: «زنهار که قصد رفتن این غار نکنی که طلسم شیث پیغمبر تا قیامت در این طلسم خواهی ماند.» پیغمبر [است و] تا... صحیح است.

صفحه ۱۲۲، سطر ۶: «سام و سرداران از کشتی و داخل شهر جتیان شدند.» از کشتی [پیاده] و... صحیح است.

صفحه ۱۲۷، سطر ۶: «سر پالهنگ به دست سیه دیو فرهنگ دیوزاده سپرد.» سیه‌دیو [و] فرهنگ... صحیح است.

صفحه ۱۳۷، سطر ۹: «ایران از یمن قدم وی آباد گردد را دل.» را دل زائد است.

صفحه ۱۴۲، سطر نخست: «از میان غلامان دور افتاد و [از] قضا شب شد. [شب] شد و آهو از نظر زال غایب شد.» مطلب داخل قلاب زائد است.

صفحه ۱۴۲، سطر ۲۱: "از باغ گذشته و به او را در ایوانی زرین نشانید." به زائد است.

صفحه ۱۴۴، سطر ۱۸: "سام که دید زال حکم شاه اطاعت نمی کند مصلحت چنان دید که زال [را] دست و گردن بسته، نزد منوچهرشاه فرستاد. در دم فرمود غل و زنجیر آوردند، بر بال و کوپال و ادست و پای زال نهاد و همراه او یک ایلچی روانه کرد و با او نامه‌ای فرستاد و در نامه حالات را قید کرده و روانه گردانید و چون زال را به خدمت منوچهرشاه فرستاد، گریان و نالان به حرم آمده، هرچند سام [ایشان را دلداری داد، فایده نداشت] و اهل حرم از گریه و زاری سام عاجز شدند. قلواد و قلووش که عمزادگان سام بودند، طلب کردند، و ایشان نزد سام آمدند که ای شهریار! [پریدخت زال را از فرزند خویش] عزیزتر می‌دارد. سام گفت: ای برادر! خود نیز می‌دانم که او زال را از فرزند خود دوست‌تر می‌داند، اما زال به درد عشق گرفتار است و از غم مطلوب هلاک می‌شود." نخست این که سام خودش گریه و زاری می‌کند و دیگران او را دلداری می‌دهند؛ دوم اینکه پریدخت مادر زال است و اینکه می‌گوید پریدخت زال را از فرزند خود دوست‌تر دارد بی‌معنی است و در ضمن پریدخت در این بخش از داستان حضور ندارد. پس مورد اول باید این‌گونه اصلاح شود: "هرچند سام [را دلداری دادند فایده نداشت]." در مورد دوم، بر اساس فحوی کلام باید به جای پریدخت "منوچهرشاه" نهاد. قلواد و قلووش سام را دلداری می‌دهند که منوچهرشاه زال را چون فرزند خود دوست دارد و آسیبی به او نمی‌رسد.

صفحه ۱۴۵، سطر آخر: "بدان که زال که زال زر گرفتار دختر تو شده." که زال نخست زائد است.

صفحه ۱۵۸، سطر ۱۰: "از پشت مرکب بر زمین گرفت و پسر را بر چنگ درآورد." سیر صحیح است.

صفحه ۱۶۵، سطر ۱۷: "شمشیر دویست هشتاد من نریمان در میان بست." دویست [و] هشتاد صحیح است.

صفحه ۱۶۵، سطر ۲۰: "جستن کرده، خود را در پشت رخس [قرار] گرفته، متوجه مازندران شد." مطلب داخل قلاب زائد است. در صفحه ۲۳۰، سطر آخر هم آمده است: "و از عقب مرکب پرید و جستن کرده و خود را در روی تگاور گرفت."

صفحه ۱۶۸، سطر آخر: ”و اگر آن بر تو خطر می‌رسانید من چگونه عمود گران و این اسلحه هزار و صد من چگونه به مازندران می‌کشیدم.“ چگونه دوم زائد است.

صفحه ۱۷۴، سطر ۱۹: ”و پی آن که پای دولت در رکاب سعادت آورد و جستن کرده بر رخس سوار شد.“ بی‌آنکه صحیح است. حرف واو نیز زائد است و باید به جای آن ویرگول گذاشت.

صفحه ۱۷۷، سطر ۷: ”گفتند تو عقل صد هزار دلاور ایرانی به دست دیوان به کشتن دادی.“ [بی‌عقل صحیح است.

صفحه ۱۷۷، سطر ۱۲: دیوان دیگر گریختند به نزد چنگ آمدند.“ [ارچنگ صحیح است.

صفحه ۱۷۷، سطر ۲۳: ”با خود فکر کرد که فردا در پیش دیو سفید چگونه سر بالا کنم و چه خواهی گفت که تو را [به دستوری خود برگزیده‌ام و جاه و تخت بخشیدمت]...“ خواهد صحیح است.

صفحه ۱۸۰، سطر ۹: ”گفتند ای تهمتن! جادویان چشم‌های مرا نابینا کردند و چیزی نمی‌بینیم.“ ما را صحیح است.

صفحه ۱۸۰، سطر ۱۰: ”رستم بر هم خورد [حالش بر هم خورد و گفت] که ای دلاوران...“ بخش اول مطالب داخل قلاب زائد است.

صفحه ۱۸۳، سطر ۱۰: ”جگرگاه دیو سفید را بشکافت و دل جگر او را بیرون آورده...“ دل [و] جگر صحیح است. در انتهای صفحه نیز آمده است: ”دل و جگر دیو را آوردم.“

صفحه ۱۸۴، سطر ۴: ”پهلوان ایشان را از نجات [داده] و [جمله] از چاه بیرون آمدند.“ از زائد است.

صفحه ۱۸۵، سطر ۱۳: ”و اگر نه، قبول نکنی، دانم چه بر سر ایشان آن‌ها آورده‌ام، بر سر شما [نیز] خواهیم آورد.“ هر دو مورد زائدند.

صفحه ۱۹۱، سطر ۱۰: ”دختر شاه سمنگان خبر آمدن رستم را شنیده بود و غیبانه عاشق رستم زال شده بود.“ غایبانه صحیح است. در سطر ۱۵ همین صفحه هم آمده

است: ”من آوازهٔ شجاعت تو را شنیده‌ام و غایبانه کمر خدمتکاری تو را در میان جان بسته‌ام.“ ترکیب ”غایبانه“ در طومارهای دیگر هم دیده می‌شود.

صفحهٔ ۲۰۱، سطر آخر: ”و سهراب از سخن او برآشفته و از پدر ناامید شد.“ این عبارت در ابتدای صفحهٔ ۲۰۲ هم تکرار شده است و یکی از آنها باید حذف بشود. بهتر است از ابتدای صفحهٔ ۲۰۲ که در قلاب هم آمده است حذف بشود.

صفحهٔ ۲۰۷، سطر ۳: ”باز به زبان خویشی به رستم سخن آغاز کرد.“ خوشی یا خوش صحیح است.

صفحهٔ ۲۰۷، سطر ۴: ”تو را دیروز قسم دادم که دیگر به میدان آمدی و چون آمدی و چون آمدی بیا جنگ را برطرف سازیم.“ در مورد اول، ”به میدان میا“ صحیح است. در صفحهٔ قبل، سهراب خطاب به رستم می‌گوید: ”به عزت خدا دیگر به میدان میا.“ در مورد دوم هم ”و چون آمدی“ دوم زائد است.

صفحهٔ ۲۱۱، سطر آخر: ”رستم را به نزد ته‌مینه‌بانو آوردند و او را با رستم آشتی دادند.“ این عبارت عیناً در ابتدای صفحهٔ ۲۱۲ تکرار شده و داخل قلاب آمده است.

صفحهٔ ۲۱۳، سطر ۱۲: ”ای پدر بزرگوار! این تو بودی که با ما برابر نشدی و هر کس دیگر بود، جان از دست ما به در نمی‌برد.“ شدی صحیح است. در سطر بعد هم می‌گوید: ”تو بودی با ما برابر کردی و گرنه فلک با ما عداوت نتواند کرد.“

صفحهٔ ۲۱۴، سطر ۲۰: ”به درون خیمه آمد و چشم او بر بانو افتاد، [چیزی نگذشت] که [بانو] خود نیز گرفتار شد و دل از دست داد.“ مطالب داخل قلاب هر دو زائدند. شیده عاشق بانو می‌شود و تمر تاش می‌رود که بانو را برای شیده ببرد که در هنگام ورود به خیمهٔ بانو خود نیز گرفتار (عاشق) می‌شود. بانو عاشق او نمی‌شود.

صفحهٔ ۲۱۵، سطر ۱۶: ”گفت ای شه‌ریار! بر پسر و دختر رستم می‌روم. رفتن تو معنی ندارد که بروید. مبادا رستم خبر شود و تو را بر هم زند. و اول مرا بکش و بعد از آن بر سر ایشان برو. و افراسیاب از گفتهٔ پیران ویسه بازگشت، اما از این جانب بانو و فرامرز روانهٔ سیستان شدند.“ با توجه به سیاق کلام ”مرو“ صحیح است.

صفحهٔ ۲۱۸، سطر ۹: ”و یک ذره نوش دارو نداد که بر زخم سهراب نهم شاید بهتر شود؛ و حالا دختر از من می‌خواهد و قاضی را طلبیده؟ و بانو گشسب را عقد کرده، به گیو داد.“ عبارت ”دختر از من می‌خواهد و قاضی را طلبیده؟“ معنای محصلی ندارد

و باید پاراگراف بعد را در ادامه همین سطر آورد؛ بدین گونه: ”و قاضی را طلبیده و بانوگشسب را عقد کرده، به گیو داد.“ علامت سؤال بعد از قاضی هم باید حذف شود.

صفحه ۲۳۲، سطر ۶: ”سرپنجه مردی را دراز کرده و سر و دست طوس را با عمود گرفت و از دست طوس برون آورد.“ سر دست صحیح است.

صفحه ۲۴۰، سطر ۸: ”جهانگرد در بارگاه افراسیاب بود که این سخن شنید.“ جهانگیر صحیح است.

صفحه ۲۴۰، سطر ۱۸: ”جهانگیر بر زمین افتاد و شمشیر و ران سپاه خوابانیده و از یک جانب ...“ بر آن صحیح است.

صفحه ۲۴۴، سطر ۵: ”جهانگیر شیردل از جای خود قدم علم کرد و پیش رفت.“ قد صحیح است. در سطر ۱۰ همین صفحه هم آمده است: ”پس فرامرز قدّ مردی علم ساخت و ...“

صفحه ۲۴۴، سطر ۹: ”من که برادر خود را گذارم که تنها به جنگ عادیان رود.“ کی صحیح است.

صفحه ۲۴۵، سطر ۷: ”و جهانگیر سپر را چون مدبّر (؟) به چرخ درآورد.“ مدوّر صحیح است در معنای ”دایره وار“ و ”چون“ حشو است، اما در نثر کاتبان متون نقلی این حشوها عجیب نیست و فراوان به چشم می خورد.

صفحه ۲۵۶، سطر آخر: ”جهانگیر او را کنار زده، وزیر طهماس را از کرسی زین بلند کرد و ...“ جهانگیر در این صحنه حضور ندارد و باید فرامرز باشد، چون فرامرز است که نامه جهانگیر را برای طهماس آورده است.

صفحه ۲۶۴، بیت ۸: ”دو غرنده ببر و دو درنده شیر/ دو گرد سرافراز [او] دو مرد دلیر.“ حرف واو که در داخل قلاب آمده کاملاً وزن بیت را خراب کرده است.

صفحه ۲۷۲، سطر نخست: ”اما راوی این روایت چنین می کند که ...“ به نظر می رسد جای این دو واژه جابه جا شده باشند و باید این گونه تصحیح شود: ”اما راوی این چنین روایت می کند که ...“

صفحه ۲۸۲، سطر ۱۳: ”گیو گفت: شما در این مقام باشید که من بعد شها (؟) کارها را آسان کنم.“ تنها صحیح است.

صفحه ۲۸۳، سطر ۹: "غلام از پای درآمد و دید که در باز نشده و [در حالی که آتش از دهان اژدها در می آمد... " شده صحیح است. چند سطر پیش تر آمده است: "بر آن در قلعه غلامی هست و آن غلام را از پای درآوری، در قلعه باز شود."

صفحه ۲۸۵، سطر ۱۵: "مرا از دختر پیران برادری است و او را فرود نام است و دلیر سرکش است. بدان راه می روید، او را بیارید." این جمله با روال اصلی داستان تناقض دارد. در سطر بعد می گوید: "و [سپاه ایران به سرداری] طوس روانه توران شدند و از بدبختی فرود در شب راه گم کرد [کردند] یا "کرده" صحیح است، مگر اینکه بگوییم مطالب داخل قلاب زائدند. آوردن فعل جمع (روانه شدند) برای فاعل مفرد (طوس) در طومارها معمول است. [و بدان راه افتادند." در صفحه بعد، سطر ۴ هم کی خسرو خطاب به طوس می گوید: "تو را سردار لشکر کردم و ایشان را به فرمان تو بازداشتیم و تو را گفتم از آن [سوا] مرو و سخن مرا نشنیدی."

صفحه ۲۸۵، سطر ۲۰: "بهرام از عقب سر فرود در آمد و تیغ را بر کف فرود زد." کتف صحیح است.

صفحه ۲۸۶، سطر ۱۱: "شاه کیخسرو طوس را طلب فرمود [او] به خلوت شاهانه سرافراز فرمود." خلعت صحیح است.

صفحه ۲۸۸، بیت ۲: "سپاه دو کشور به هم زندند/ تو گویی که بر چرخ اخضر زدند." [بر] زدند صحیح است و قافیه هم درست می شود.

صفحه ۲۹۱، سطر ۲۳: "به استقبال درآمدند و ران رکاب پهلوان را بوسیدند." ران [او] رکاب صحیح است.

صفحه ۲۹۷، سطر ۱۵: "برخاسته روانه ایلچی شد و ایلچی چران پیش رستم می آمد." در اصل نسخه "ایلخی" آمده و همان صحیح است که مصحح محترم آن را به پاورقی برده است. ایلخی به معنای "رَمه و گلّه اسبان" است و ایلچی به معنای "پیام گزار، رسول، فرستاده و سفیر" است. ایلچی چران هم صحیح نیست و باید به "ایلخی چران" تصحیح کرد.

صفحه ۲۹۹، سطر ۱۵: "خبر از برای شاه کیخسرو آوردند، از آمدن رستم او را مُخَبّر نمودند." مُخَبّر صحیح است. مُخَبّر اسم فاعل است و در اینجا باید اسم مفعول باشد.

صفحه ۳۰۹، سطر ۴: "قضا راه را گم کرده می آمدند." قضا را راه صحیح است.

صفحه ۳۱۰، سطر ۱۷: “که برزو از عقب آن به در جست و دم اسب او را گرفت ...” در اصل نسخه “برجست” آمده است و همان صحیح است.

صفحه ۳۱۰، سطر آخر و سطر نخست صفحه ۳۱۱: “من این جوان را تربیت کنم و حلقه در گوش رستم و پیران ویسه روان گردید.” افتادگی دارد که بر اساس نسخه نقل می‌شود: “من این جوان را تربیت کنم و حلقه در گوش رستم و ایرانیان می‌کند و تو برخیز و آن را به نرم‌زبانی و دل‌خوشی بیاور. پیران ویسه روان گردید ...”

صفحه ۳۱۱، سطر ۶: “پیران گفت نیکو کردی که آن را کشتی.” [اسب] آن (او) صحیح است. برزو اسب رویین را می‌کشد، نه خود او را.

صفحه ۳۱۳، سطر ۲۱: “و هرچند سعی نمودند که طعنه نیزه به برزو رسانند، صورت شست.” “صورت نبست” صحیح است.

صفحه ۳۱۷، سطر ۲: هیاهوی کنان و غزنده کنان بر هر دو حلقه رکاب راست شد. باید تصحیف “عربده کنان” باشد.

صفحه ۳۱۹، سطر ۲۰: “شهریار دمامست که فرامرز به خدمت برسد.” دمادمست صحیح است. دمادم یعنی لحظه به لحظه.

صفحه ۳۲۱، سطر ۴: “در وقت فرود آمدن عمود، زور بازوی برزو لشگر برزو بر اسب آمد.” نخست اینکه در متن همه‌جا “لشکر” ضبط شده است، دو دیگر اینکه “لنگر” صحیح است و عبارت باید به این صورت اصلاح شود: “زور بازو و لنگر برزو بر اسب آمد.”

صفحه ۳۲۲، سطر ۱۵: “ای مادر! این لعل را مفروش. شهروی گفت بلی و جواهرفروش پنجاه تومان به شهروی داد.” می‌فروشی؟ صحیح است.

صفحه ۳۲۲، سطر ۲۲: “و سازنده بی‌نظیری است و رستم او را به برزو داده که به جهت او ساز نوازد چراکه برزو در بند است مبادا دلگیر شود و ما نیز آن را از برای تو بیاوریم و تعمیر سازی از آن گوش کن و همه رنج و المی که داری فراموش کن.” در اصل نسخه به وضوح “تو نیز” است—حرف واو به نون چسبیده است—و همان صحیح است.

صفحه ۳۲۴، سطر ۱۹: “ای جان مادر چرا برخوردی؟” بر [هم] خوردی صحیح است.



صفحه ۳۲۵، سطر ۶: "رستم گفت که گرگین را به بالای سر آورد." در نسخه به وضوح نوشته شده است: "که گرگین را بلا بر سر آمد."

صفحه ۳۲۵، سطر ۱۵: "چشم رستم بر گل اندام افتاد و خود را بدان بخشیده بود و آن زن دیگر مرا نشناخت." مورد اول، "خود [آن] را بدان بخشیده بود" صحیح است و مورد دوم در نسخه به وضوح "دیگری را" (دیگری را) کتابت شده است.

صفحه ۳۲۵، سطر ۱۷: "گفت ای پهلوان من گناه ندارم و این صورت مادر برزو است که به صورت جواهر فروش درآمد." صورت زائد است.

صفحه ۳۲۵، سطر آخر و صفحه ۳۲۶، سطر نخست: "فردا میدان رزم را بیارایم و نبرد کنیم، تا خدا به هر که دهد." در اصل نسخه "بهر که دهد" آمده و همان صحیح است.

صفحه ۳۲۶، سطر ۶: "و می می خوری. غافل مشوی که او را خلاص کرد و الحال از عقب یک نفره هزار جوان برداشته می روی... نخست اینکه نقطه نباید گذاشته شود، دوم اینکه در اصل نسخه "می شوی" آمده که همان صحیح است و سوم، "کرد" را باید به "کنند" تصحیح کرد و ضبط نسخه را به پاورقی برد و چهارم، در اصل نسخه "یک نفر" ضبط شده و "نفره" اشتباه است.

صفحه ۳۳۰، سطر ۷: "حالا رستم دو شد! و دیگر حریفان ایشان که می شود." در اصل نسخه به وضوح "حریف ایشان" کتابت شده است.

صفحه ۳۲۲، سطر نخست: "و یک قران در طالع او هست و اگر بگذارند بر رستم زیادتی کند." بگذارند صحیح است.

صفحه ۳۲۲، سطر ۷: "و چون رستم دانست که برزو فرزند سهراب شیردل شاداب و خندان به سیستان درآمد." فرزند سهراب شیردل [است] صحیح است.

صفحه ۳۳۵، سطر ۲۲: "اما تو کلمه ای از فرامرز گوش کن." دو صحیح است که در اصل نسخه به وضوح دیده می شود. در صفحه ۳۳۹، سطر ۲۰ هم می گوید: "اما دو کلمه ای از رستم گوش کنید."

صفحه ۳۴۰، سطر ۴: "من با آن دیروز نبرد کرده ام و حالا مرا می خواهد؟" علامت سؤال زائد است و جمله خبری است.

صفحه ۳۴۰، سطر آخر و صفحه ۳۴۱، سطر نخست: “ما زنده باشیم و شهریار خود اراده میدان کند و ما زندگی خود را می خواهیم.” نمی خواهیم صحیح است که در نسخه نیز مشهود است.

صفحه ۳۴۱، سطر ۱۰: “داد مردی و مردان می داد.” در اصل نسخه به وضوح “مردانگی” ضبط شده است.

صفحه ۳۴۳، سطر ۴: “ای فرزند من از تو بسیار شرمنده ام. چرا همچون پدرت سهراب را کشتم و ...” این عبارت به اشتباه، عیناً در سطر بعد تکرار شده است.

صفحه ۳۴۵، سطر ۶: “مرا پهلوان دوران، فرزند سهراب، شکننده شانه رستم، برزد و شیر شکار می گویند.” در اصل نسخه به وضوح “برزو شیرشکار” آمده و همان صحیح است.

صفحه ۳۴۷، سطر ۵: “مرا در ایران زمین دشمنی هست که آن را زال می گویند.” در اصل نسخه “رستم زال” آمده است که همان صحیح است.

صفحه ۳۴۷، سطر ۹: “اگر تو به من پشت کنی که یار من باشد تا من رفته برزو را دست و گردن بسته پیش تو آورم؟” در نسخه “باشی” آمده و همان صحیح است. علامت سؤال هم زائد است.

صفحه ۳۴۸، سطر نخست: “اما راوی چنین روایت کرده اند که ...” باید “راویان” در متن ضبط شود و “راوی” به پاورقی برود.

صفحه ۳۵۰، سطر ۱۵: “اولی آن است که با دو قناعت کنم.” در اصل نسخه “او” آمده و همان صحیح است. حرف الف کمی خمیده است.

صفحه ۳۵۱، سطر ۱۴: “آنچه نسبت به سحر فهر سیمین عذار می گویند دروغ است.” در اصل نسخه “آنچه را نسبت” کتابت شده و “سحر” نیز زائد است.

صفحه ۳۵۱، سطر ۲۲: “فردا فرامرز و رستم تمام توران را خراب خواهد کرد و خاکش به توبره اسبان کرده به جانب ایران برند.” باید “خواهد” به پاورقی برود و در متن “خواهند” ضبط شود. همچنین، در اصل نسخه “را” وجود ندارد و باید حذف شود.

صفحه ۳۵۲، سطر ۲: “پسران ویسه نگذاشتند و افراسیاب غضب آلوده نشد.” در اصل

نسخه به وضوح ”پیران ویسه نگذاشت و افراسیاب غضب آلوده شد“ کتابت شده است و همان صحیح است.

صفحه ۳۵۳، سطر ۴: ”و از هر طعنه پیران در پیش او حاضر ساخت.“ در اصل نسخه ”طعمه=طعمه‌ای“ کتابت شده و همان صحیح است. طعمه به معنای خورش است.

صفحه ۳۵۴، سطر ۱۳: ”و کسی هست که تاب مقاومت قطران زنگی دارد؟ افراسیاب گفت آن کیست؟“ علامت سؤال زائد است و باید به جای آن نقطه گذاشته شود.

### اغلاط چاپی و املائی

#### اغلاط چاپی و املائی طومار سیاهپوش

صفحه ۲۲۲، سطر ۱۸: ”داخل بارگا شد.“ بارگاه صحیح است.

صفحه ۳۴۶، سطر ۱۶: ”شصت فرسخ در شصت فرخ بود.“ فرسخ صحیح است.

صفحه ۴۳۷، سطر ۱۱: ”تناول کرد و به خوب رفت.“ خواب صحیح است.

صفحه ۴۴۹، سطر ۶: ”القصه در حواله بغداد سپاه کاووس بر عادیان مغرب زد.“ حوالی صحیح است.

صفحه ۵۳۶، سطر ۱: ”افراسیاب را در آمدن گذر داستان از خسرو بشنو.“ گذار صحیح است.

صفحه ۵۶۳، سطر ۱۵: ”چون چشمش بر رویت خسرو افتاد از رخس پیاده شد.“ رایت صحیح است.

صفحه ۶۳۰، سطر ۱۴: ”بروز رسید دست دراز کرد از زمین برداشت.“ برزو صحیح است.

صفحه ۷۲۴، سطر ۲۱: ”نقالدار گفت.“ نقابدار صحیح است.

صفحه ۷۵۶، سطر ۱۲: ”ای شاه مرا به ...“ مرا صحیح است.

صفحه ۷۶۱، سطر ۱۴: ”جهانبخش را بر میل سوار کردند.“ پیل صحیح است.

صفحه ۸۱۲، سطر ۳: ”سعی پدری در بلای من دارد.“ ولا صحیح است.

صفحه ۸۳۳، سطر ۲: “بشوتن. بشوتن صحیح است.

صفحه ۸۵۱، سطر ۴: “که پیکان از پی سر آن بدبخت روی نمود.” پس سر صحیح است.

### اغلاط چایی و املائی طومار هفت لشکر

صفحه ۹۹، سطر ۱۷: “گیسوا [بریده].” گیسو صحیح است.

صفحه ۲۲۲، سطر آخر: “و او را در قلب سپاه سپاه افراسیاب انداخت.” یک “سپاه” اضافی است.

صفحه ۲۲۹، سطر آخر: “بر سینۀ اشکبوس زد که از مرکب نیفتاد.” بیفتاد صحیح است.

صفحه ۳۴۸، سطر ۳: “گفت: ای شهریار! جهانی مثال جهانبخش مادر دهر به خاطر ندارد.” جوانی صحیح است.

### اغلاط چایی و املائی طومار نایگلی

صحیح در خصوص تصحیح اغلاط املائی شیوه یکسانی در پیش نگرفته است، برخی اغلاط را تصحیح کرده و برخی را به حال خود گذاشته است؛ از جمله در صفحه ۵۵، سطر ۱: “پایه‌های صندلی خورد شد” باید “خرد” را در متن می‌آورد، چنان که در صفحه ۴۷ سطر ۱۶، “برخواست” را به پاورقی برده و صورت صحیح “برخواست” را درون متن گذاشته است که البته لازم نیست اغلاط املائی در پاورقی ذکر شوند و از بدیهیات تصحیح متن است که متن تصحیح شده غلط املائی نداشته باشد و ذکر صورت غلط واژه در پاورقی سودی ندارد و کار اشتباهی است. با این حال، در عنوان صفحه ۷۳ “خورد” را به حاشیه برده و صورت صحیح “خرد” را به متن برده است. در صفحه ۵۹، سطر ۲۱ و صفحه ۹۹، سطر ۱۴ “عرابه” را به حاشیه برده و “ارابه” را در متن قرار داده است. این کار ضرورت چندانی نداشت چون عرابه هم غلط نیست، اما اینکه در صفحه ۱۲۸ سطر ۷، صفحه ۱۲۸ سطر ۷، صفحه ۱۴۳ سطر ۱۰ و صفحه ۱۴۶ سطر ۴ واژه “خواطر” را در متن نگه داشته و صورت صحیح “خاطر” را متذکر نشده است، عجیب است. با این حال، در صفحه ۲۷۷ “پرخواست” را به درستی به پاورقی برده و صورت صحیح “پرخاش” را در متن گذاشته است. در صفحه ۱۲۷،

سطر ۱۷: "و کلید قصر [را] در میان ریش ابرزهای دیو بیرن آوردند،" بیرون صحیح است. صفحه ۱۳۹، سطر ۱۸: "منوچهرشاه فرمود تا خلعت برای زال آوردند،" آوردند صحیح است. صفحه ۲۹۲، سطر ۱۰: "در کشاکش رزمو ستیز،" رزم و ستیز صحیح است. صفحه ۳۱۸، سطر ۱۳: "ای پهلوان جهان! خدا تو را از بلیات جهان نگاه دارد و ب چرا رنگ شما متغیر گشته؟" وب زائد است و در نسخه هم نیست. صفحه ۳۲۱، سطر ۱۱: "فرامز خود را در میان تورانیان افکند،" فرامرز صحیح است. صفحه ۳۳۶، سطر ۳: "تو برو سپاه را برداشته بیاور که بی آن نمی باشد که افراسیاب کین نکرده باشد،" کمین صحیح است. صفحه ۳۳۹، سطر ۹: "ای جد بزرگوار! به روح پدر سهراب که تا کمر افراسیاب را نگیرم ...". پدرم صحیح است. صفحه ۳۴۲، سطر ۵: "چنان بر قبه پسرش زد ...". سپرش صحیح است. در سطر بعد هم نوشته: "پسر لرزید که عمود خطا یافت." در اینجا هم "سپر" صحیح است. صفحه ۳۵۷، سطر آخر: "فهر را به من ده که از ب رای قطران بفرستم." از برای صحیح است.